



خطی - فهرست شده  
۴۷۲۵



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

۲۷۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: تحقیقات کردیه (مجموعه)

مؤلف: میرزا جعفر خان شیرالدوله

موضوع تألیف: ...

شماره: ۲۷۷۵

مؤسسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۴۸۸۹

غنی - فهرست شده  
۲۷۷۵

۱۳۴۰ - ۱۳۴۱

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازدید شد  
۱۳۴۰ - ۱۳۴۱

۲۷۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: تحقیقات کردیه (مجموعه)

مؤلف: میرزا جعفر خان شیرالدوله

موضوع تألیف: ...

شماره: ۲۷۷۵

مؤسسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۴۸۸۹

غنی - فهرست شده  
۲۷۷۵

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۱۴۵

بازدید شد  
۱۳۸۲

فهرست

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانه شورای اسلامی  
۲۷۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی



اسم کتاب: تحقیقات جدید (مجموعه)

مؤسسه ۱۳۰۲

مؤلف: میرزا جعفر خاں شیرالدوله

موضوع: تالیف

شماره دفتر

۲۷۷۵

شماره ۴۳۵۰

۱۲۸۸۹

۳۱۰۰

۲۱۵

نسخه فهرست شده  
۲۷۷۵



Handwritten text in Persian/Arabic script, arranged in approximately 12 horizontal lines. The script is cursive and somewhat faded. The text appears to be a historical or administrative document, possibly a record of land or property.

کتابخانه  
۲۸۶۱

عق















عشایه هم و آنکه دولت ایران را که از پیشوا جدا نوشته در دولت عثمانیه محرمه و لکن کاه و حقا بر بزرگ  
 کشته بدست ایران که از آن زمان بر سر قیامان محرم بقصد بفرستادن بزرده بین الفاظ و لغات و در آن  
 محضر و قبول داشته اند از آنکه در آن محضر شده اند و در سیدان فراموش و کلام بدست حاجی  
 بهکشی بفرمای ای دولت و عثمانیه خطای خود در بر سر سقده شده و در عثمانی و در عثمانی و در عثمانی  
 ده کرد دولت از دولت عثمانیه که تمام تراب و صلا و در بر سر کسر کرد که در حقه قاعه حکم و لکن  
 از طرف نجد و جد و انانید و در عثمانی که در فرس و باطیات بسیارند و ساسا حکم دارند بر آن  
 معتبر از طرف ایران نامور شده حاج با آن لکن مخطبه برساند و مالی فرج است و بطله بهر  
 از ادراک خلافت و شخص و مالی عربستان و قتی در بزم جنالات و امر که در شرف حال دولت عثمانیه  
 خیال کرد که بکجه لاینها و قوع هر ساینده مایه در دسر و بر جیب شو شرس و انداد و مبادا و لکن  
 قرار نامه تا کشف آن اوقات میرا محمد عثمانی از سفارت پارس با سید مرتضی که در  
 و قصد اتفاقا ملین در دولت ملین او فرستاده و بهتر که رسا و لکن با و جواب صریح مایه  
 در الفاظ قرار نامه در بعضی مواضع و لکن است درین باب استیضاح از سر عثمانی و بطله خطای

بفرستاد

ایضا برای آن قرات نوشته اند که نمایان ایضا حیات و لکن شعلی چهار فقره است بهر سید و  
 قصد ایضا در تین و لام با و لکن سید و الله فله میرا محمد عثمانی جواب مایه در بزم جنالات و  
 قیوم از حرمین است بهر سید و فرمودن دولت نوشته فرجه چند خواهد است و غیضه و غیضه و غیضه  
 سفرای و بطله را تحریک کشف ایشان آن بر محرم کشف در فرخی کردن حاج میرزا آقاسی مذکور  
 تان شده هم بهر سید و سلاطین و نمایان چهار و ابرام نوشته ملا موافق و خواه دولت عثمانیه  
 محمد عثمانی که گفتند که هر سواد نوشته شایسته برایت نیامده و لکن سواد استیضاح در  
 و ایضا حیات سفرای و بطله موافق قلم را میرا محمد عثمانی این قیاس است سوال اول  
 در است عثمانیه بر جیب شرط فقره قرار نامه تصور میکند در ترک کردن شهر و بند و لکن کاه  
 جزیره آنحضرت با ایران این ترتیب نمونند اما خطه کنند از ارضی دولت عثمانیه و فرجه  
 نسبت بر بنا در دولت عثمانی ملا و واقع است در اینجا با جواب سفرای سوطین  
 ما در حرمین و بطله میکند و لکن کاه محرمه در حقیقت است در واقع شده است و در  
 و خط و مراد است که لکن است مکن نیست و غیضه و لکن کاه ما در حرمین و بطله خطه



قبضه کند راجع الی دولت عثمانی لایحه واکذا کردن بایران محلی لایحه در آن سوال که چه بقدر  
 و بند و لیک که کاوه و جزیره آنحضرت و با بعلی ترک نموده است درین مکتب ازین  
 نبرد و لیک که در آنجا واقع شده باشد **سوال چهارم** در است عثمانی سوال میکند از شرح بانه  
 آنقدر در باب عیث بر خیر تبعه در است ایران که آنها مرنه نندگنی داشته باشند  
 در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی درین حالت می تواند ایران آنجا که  
 متصرف شده و آنها تقبل باید و چند کند در است ایران آن عثمانی که متصرف شده  
 جواب سفرای مسوطين ما مورین در است ایران هیچ بهانه نینداند است بهادر  
 ملک لایحه در است بین خط العرب است نه بفرما که در است بسیار است متعلق در است عثمانی  
 اگر چه بایران نصف باشد در طرف است یا از طرف است چه تقبل نینداند در است  
**سوال سیم** در است عثمانی در باب فقره اول چهارم سوال میکند لایحه در است ایران  
 در است لایحه در است بایران شخصی مطالبه در است کند و حاضر در است که است در است  
 عثمانی تصور میکند در است او قانیده در است کند بانه مخرج عاویله بلاقیده و بعضی در است که بانه  
 در است

در است ایران عثمانی رسیده شده و بطریق ساقین طرفین با خیر شریک این **جواب** لایحه  
 مسوطين معنی محقق اول چهارم عهد نامه در است ایران می تواند در است باب ادعا کند  
 و همه طریق در است ترک شده و البته باید ترک شده بانه علیه یکس نموده در است از هر طرف  
 طلب اشخاصی نمین می تواند آن اشخاص را رضی بدارد تشخیص این مطالبه ایشان جلوه در است  
 قبضه شده است ما مورین بر خیر تبعه که تعیین فرموده شد خلاصه بیکه ملاحظه شده است  
 در است طلب اشخاصی نمین بدان امور طریق نماید **سوال چهارم** در است عثمانی سوال میکند  
 لایحه در است ایران لایحه که لایحه در است در است قانع شده است که است در است در است  
 در است و همچنین فقره در است از فصل اول در است و لایحه طرفین فرست شده بود **جواب** لایحه  
 ما مورین عاقل دارند نمین تواند جواب بدهند که در است علیه ایران نمین عاقل اند و عاقل  
 در است و عاقل کنند در است فقره در است در است معالیه داشتن اینها است در است در است  
 و قونیه لایحه در است سوال قلعه ما مورین خیر نماید شده در است ما مورین در است در است  
 که اجرای خواست در است عثمانی لایحه نمین بخصر نمین و امید دارند که هر باب شده



آنکه از این ایضا احاطات که جبهت تغییرات در ارجاع قرار نامه آنکه در تعیین عین اسلام است  
 و ثبت سواد قرار نامه مذکور در تعیین تغییرات بوجه بزرگ بصیرت و کاشف ایضا احاطات  
 مذکور و عدم شناخت آنکه معانی تحریر از الفاظ قرار نامه است لهذا سواد قرار نامه مذکور  
 قلمرومند در جبهت معانی قرار نامه آنکه در تعیین عین اسلام است که در جمله از زنده الودم <sup>مستقله</sup>  
**فصل اول** در تعیین اسلام قرار میدهند که مطابق تقدیر طرفین بلکه باجمالی از یکدیگر  
 ادعا بکنند و اظهار ترک کنند و باقی قسم ساد بقا و دلت توبه مخصوصه مذکور در قلمرو چنان  
 که نباید **فصل دوم** در احاطات ایران تقسیم میکنند در جمیع از هم بیکه ولایت ثابتی  
 از حیث جانب غربی آنرا بدلت عثمانی ترک کنند و در احاطات عثمانی نیز تقسیم میکنند در جانب شرقی  
 از جانب غیر جمیع از هم بیکه آنرا مع ذره که بدلت ایران ملک کنند و در احاطات ایران توبه  
 میکنند در در حق شهر و ولایت سیستانی از آنکه ادعا صرف نظر کرده و حق تملک در احاطات  
 در ولایت مذکور دارد و قافرا لادفات یکطور و خد و تعیین نماید و در احاطات عثمانی نیز  
 قوت تقسیم میکنند در شهر و بندر و محله و غیره و خضر و لند کاه و ام از هر حال شرعی یعنی جانب

۱۱۰

در آن طرف عثمانی تقسیم معروفه و قرار است بکلیت در آن طرف در احاطات ایران باشد و غرض  
 برین حق خوانند و ثابت که گشتینما را بر این باطله تمام از حق در شرط الحرب بجز تقسیم  
 تا موضع اتمام حدود طرفین در آن مذکور اند و در حق نماید **فصل سوم** در تعیین معاهدات  
 میکنند در این معاهده حاضر سواد عاشق از ارجح از هر ترک که در احاطات جانب مذکور  
 و ما در حق تعیین معاهد برای آنکه مطابق آیه است بقصد معاینه در تعیین بلا قطع نماید **فصل چهارم**  
 طرفین قسم از کاه اند و در احاطات در آن در آن خط است در ستان در احاطات بزرگ و در احاطات  
 چهار لایحه سینه که در احاطات در احاطات یک متعین و در احاطات و بطرف واقع شده و در احاطات  
 در احاطات از سواد غیر افغانه برابر بیکه سواد از روی عدالت بقصد و احاطات بخوار و جانب  
 ما در حق تعیین نماید **فصل پنجم** در احاطات عثمانی و عد میکنند در احاطات از کاه قرار در احاطات  
 در احاطات احاطات ماکه و غایت آنها از آنکه در احاطات و در احاطات آنها را با احاطات  
 و از طرف در احاطات تعیین معاهد میشود در احاطات بوجه سواد سواد از زنده الودم  
**فصل ششم** در احاطات ایران رسم کردن اموال تجارت خود را موافق تعیین نماید و











در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 و قمر در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 بجهت زیاده بصیرت و اینجای طلب که اچانک که اولاد وضع و کیفیت و غیره و در ویش  
 جب به غیرت آنجا لایه جان بهیست پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 طلب که اچانک که اولاد وضع و کیفیت و غیره و در ویش  
 معلوم مردم ارباب بهیست پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 حق از جمله حاکم و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 یعنی نظر به طبع هر دوز از مکتب بصیرت و بعد از آنکه در میان از هر جزو مقصود از هر جزو  
 مجاز و طبع ارباب بهیست پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 مردم و با هر سخت آنجا هر قریب و شوش بهیست پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش

در

نموده اسلیم خاتمه در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 مشهور و اورد و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 این مکتب و حرف و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 عرض و قریب بهیست و پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 و عرض و هر یک که در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 بهیست پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 تا حوالی روضه هر چار و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 که هر نه خیز و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 باقیست و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش  
 یک لایه و در ویش پیا مارغان بهیست خه خوشه هاته چارشب لدر لایه خیار و در ویش







کاران که در موسم بهشت شال و قفصی بر سر بخار است فاسد میان آنجا در هر وقت و گاهی  
 که در وسط این جزیره است که در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 جزیره و قلعه که یک باره است این جزیره که در وسط این جزیره است و در یک شهر که در  
 که در این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 دیگران آنجا در این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 از این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 حقیقه جزیره و قلعه که یک باره است این جزیره که در وسط این جزیره است و در یک شهر که در  
 ششون کار در این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 جدا گانه به هر طرف از یک طرف است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 که این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 آبایی و خفایات در این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب

انصار

انصار که در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 تا که در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 بطور این جزیره است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 محراب است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 جزیره و قلعه که یک باره است این جزیره که در وسط این جزیره است و در یک شهر که در  
 در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 تا که در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 خفایات است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 کعبه و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 محراب است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 محراب است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب  
 محراب است و در هر وقت که بگذرانند بعد از آنکه در آن یک شهر محراب







بدولت عثمانی در پاره دله در تاجیک و کرد و گورجیک معتمد و تجدید و از در سنده در  
 چنانکه از صورت مجلس مقرر معلوم گشت نه از راه در حقیر بسم این عثرت در شش  
 کعبه احضار شد بکلیه اوقاف دارنده در حلیه طایفه با دولت که قریب نه از راه در شش  
 و سواران مرشد دارد تا اودان حکومت معتمد و در هر کجا با و مرید است و در شش  
 عثرت که با قیاس و در سالی نه از راه در شش بدایان اعلی سیدان و در هر کجا معتمد  
 او را در حرات عکس بل با و در نه از راه در شش و در هر کجا امان ابو اجماع معتمد  
 معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 این معتمدین با و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 پس از در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 در و در شش معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 بحسن بر آنجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد

افزون

از طرف است معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 بنده در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 سیر و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 مزاج شتری و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 خال و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 و نامناسب بعد از تحمید یکبار نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 ایات نه از راه در شش و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 سیر و در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 بسم خود شک گرفت **الحاصل** وضع مجلس و در هر کجا معتمد  
 یک روز در شش معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 تقریر کنند نه از راه در شش و در هر کجا معتمد  
 در قطعاً بنظر در هر کجا معتمدین نه از راه در شش و در هر کجا معتمد







با مضای کلار و این چنین رسید که چنانچه با همی در آن احوال باشد چنانچه اینها را  
تقریباً بمسیر از زنده ارم لطفاً کرده و با نوحه خوشه تا این ایامات رفع شده است  
امضا نماید و چون اتفاق قیام این نعمت در چهار سال آن تخفیف بهم شد و محتاج امضا  
کردید بهر جهت که این نعمت همه از راه غنای بهانه است اینکه جناب در این سفر  
در استقامت پیش از امضا قرار نامه از زنده ارم با ایامات آن مختار شده و به تصحیح امضا  
کرد و حضرت بسیار به این امضا در این چنین گذرم هر که در آن امضا حاضر باشد با نوحه خوشه  
ارسال نمایند و قرار نامه بطور نوشته امضا نمایند بلکه این کلار و طه وقت امضا  
خود رو شده و انوری فندی با امضا نامه کاظمه نامه با کاشف و خوشه اورد نامه  
امضا نموده و به نوحه خوشه است و بمسیر از زنده ارم تفرق کردید و در چهار سال پیش  
از امضا قرار نامه دیدند که به نوحه خوشه ایشان به سفر اورد و طه جان نیز آقا سید محمد با  
راستی کفر بطبع زیاده اقل این بهانه و کفر میان آورد و کفر عمر و عمر نیز آقا سید و با محتاج  
مدعی غایتی تفرق و طه نظر از اینها را تفرق میانی سفر فرستاده و حکم امضا نامه بر این کار کن

بقدر نامه از زنده ارم در دست شد که به طبع و رسیدیم سندی مالک باشد چه عبادت  
اولاً در است ایران ابد آن امضا حاکم که در نوحه خوشه است خبر دارند و انکه سندی را  
بغیر اینند و نوحه خوشه قرار نامه در بهر بارک و امضا در شاه در این سندی  
بغیر اینند از مدلول نظر صریح آن ذره و باید که نماند و این چنین سندی به امضا  
و نوشته به چهارت نیز در طه جان نوحه و به امضا قرار نامه عیناً و به موافق نظر  
قرار نامه حاضر و امضا کلیت نمودند و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه  
در در تصرف و به نوحه خوشه ابر است که با بن دولت علیه ایران سندی و نوحه خوشه  
قیام نموده است که از این مکرره و کلیت در است ایران حضور نماند و به نوحه خوشه  
این است که لکن نظر از این به نوحه خوشه و نوحه خوشه باید به نوحه خوشه و نوحه خوشه  
موافق نظر و نوحه خوشه قرار نامه و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه  
به نوحه خوشه از تمام الحاق و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه  
ب دولت علیه ایران است و عمل و به آن نظر و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه و نوحه خوشه











بجهت ضایع کردن وقت از محرمه در بعضی و محرمه حرکت کنیم و تحقیقات را سنگ خات  
آن اما کن شمشیر شده و نموده بین نقشه اینجا با لایم و پس از رسیدن حمله از طرف  
بجمله خود کردن و کار اینجا که زمان این کار خود داشت در پیش شما حرکت خود بخین  
شرط حاج منوط بود اول یک نقشه غیره مختصربا شرط ارباب و بیخ فخرس با  
ما را بر دارند تا آنکه در هر عکس دولت ایران بعنوان خود محرمه یکدرد و ناقص  
اقل عکس از طرف عثمانیه باشد تا آنکه لایات محرمه حاضر شدن سنگه توقف کرد  
تا آنکه لک از طرف لایان میفرماید و از قید سلیمان محرمه مانده باشد در نظر  
حالت عثمانیه میفرماید و در اینجا توقف کند و در جواب مایه دولت عثمانیه  
این کار را در محرمه کرده اند از طرف لایان این نقشه ساختار و مکرر شدن لایات  
که قریب تصرفات لایان نمودن تا امروز در اینجا با معملیه است و رافق است که کار  
شما است با محرمه و لایه با کاغذ رسمه ای فرموده و بعد از آن به درویش شما را  
بجهت کشش وقت رسیدن ضد مسلم عربستان از اینجا بهر راه میفرماید که حیدر بار  
از نفر

فرموده و بعد از آن در میان حرکت کردیم خراب درویش شما به جمع فرمود  
و بار داد و فرمود و لایه با نموده بین نقشه اینجا با لایم و پس از رسیدن حمله از طرف  
وقت حرکت هم حرکتی با هر نظام بدون اجازت خود در ایران و لایه در پیش محرمه  
که نشسته و زمانه بخدا فرمودم در و ایام توقف محرمه اوضاع سرحدت را تک علیه  
تحقیق کرده و اینها از اوقات آنها که بعد از یک ماه بر داشتن سر باز و در نظر  
خرج لغو و ضرر رسیده و لایات انفاشته لایات چهار صد نفر سر باز و در لایات  
مستحق ما برین همراه داشت یکدسته سر باز و در نظر سر باز و در لایات  
این اتفاقیه با جمع بر داشته ما بقدر که با هر سر باز و در عراد و رب و محرمه در حوال  
آن و در حقیقه بعنوان ساختار و لایات در نظر شما با لایه بخدا داشته و در حقیقت  
شیخ اشیا کعب رحاک محرمه در خندان انقباض و در اینجا با لایه بخدا داشته و تمام  
و بطور حقیقت بلایم سرحد و در وقت مترو و بین محرمه عثمانیه استغال و در نزد  
تا او وسط عقب در سکره توقف کرده و ما سران و لایه بهر از آنکه توقف



سیاحت تحت جشید و غیره بنابر اسرار و صفهان معتمدان رفیع پس از آنکه فرمود از سیاحت  
منکوره و راه طعنه و جریب بفرستد که بعد و دارد و فرستادند و رسان آن سال  
باز اتفاق بران باطنار و در جریب و ثقیات و قدر آن چهره اول اربعه در محرمه بر جریب  
عدم اتفاق آمد و در رسیدن جریب تنق علیه چهره دوم و در رسم طغیان کبار  
محرمه باز از محرمه بنابر جریب رسیدن شد و در این شهر عثمانی بقید آمد و بران طعنه  
بیکدیگر داشت آن فرمود و در آن جریب نظم اگر کعب بغداد حیدر بنابران رسیدن راه  
اها و در فرود و خرم آباد بر جریب کعب ایام و در کعب بیدون بنابران سیاحت  
و در کوشن آنجا از نشست افزای خارج شهر بر جریب و دارد آنجا که در و در این شهر  
با آنکه هیچ وجه و حقیقت و قطع و در طبع و در طبع و در طبع و در طبع و در طبع و در طبع  
با طفره و در کوشن نمود باز در قاعد فقه کار و با جریب و در کعب که بعد از وقت کوشن  
لوشنات رسته و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب  
الشیخ کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب و در کعب













انی الله حق جهاده امرانم الله شایسته ملک ملک غزاه جادایوب  
 ان تضر الله نصیر که فخر شریفی دانایانند نیز مقتضای لطف ایزدگار  
 و پیشه نژاد خلعت پیشه نظر فرستاد و دفع قمار و شرکین ایچون شد آئین دگر در سر ملک  
 مسکین حصین ایچکله ایام هلت روز افزونه ثبات و حرام و مسکین  
 هماره نژاد ابد الله سر استوار و احکام و مجر جل من لا یقدر لعماء قدرت نماند و هماره نژاد  
 معالی نقیبت سامی ثبت که از منزلت مسند نشین تسلیم ایران حاجی شریف  
 فرماده ملک عجم شاه صفیر دام منظور البغایه ربه الوفی حضور مصافات ظهور ازین دعا  
 صافیات و تسلیات فایضات استخاف و ایدار کردن حکمه انما یسأل الله  
 حر که عقبه علیه کرم و فاروسه سینه عالم دارنده عین الایمان محمد قلی زرت  
 سلامت و سلطنت نامه حقت خدایری و صلا و لوب خلاصه نحرای غلت  
 آخر و جعل ینکم مودة آیت الفت غوانی فیه و بیان والقیبت علیک  
 محبت که یکدگر است نشانی تهر و عیان ایدوب صراط مستقیم مضامین همدگر  
 و نژاد

دشمنه که یکدگر است مقدمی اولیای طالب صلح و صلاح در غیب قور و طلاح اولیای  
 بالبعد و نژاد عظم صید المقدار و جانب شرقه سر دار و سپهر لادن اولان  
 اگر مشیر فحم نظام لعل طم منظم لایم مصطفی شاپ ادا ام آینه لعل جلالت به کون و بیدار  
 و کیکله نفعه آخر من المعزین صداره خان زید برشته ز تاب نام محقره ملاک اول  
 نظام اسر و صلح و عهود و سفینه نهضت با قطع حد و خصم مطهره و مکالمه اولوب  
 بعد اود و آخر با حیان ستم نژاده اولان سنور و صده ان جان و ابدار و محکم  
 جانب هماره نژاد متعلق اولوب سید لعلین قصار و درنگه دار و نیکه در نیکه سید لعل  
 سنور تعیین اولوب یقینده اولان صحرای لیل جانب هماره نژاد اولوب و یقینده  
 واقع اولان طایغ اوده طرفه قلوب و درنگه سید لعلی سنور یقین اولوب و یقین  
 هماره نژاد اولوب و جانب غیر لعلیک ضیاء الدین و مار و فی انجیر و انور قیل لعلی طرف  
 شرقه نژاده اولوب بیه در زحلی اوده طرفه قلوب طایغ افزونده واقع اولان و نیکه  
 و خراب اولوب قلعه همد و نژاد نیکه غلبه طرفه اولان که یکدگر جانب هماره نژاد















دلچسپ است یکپس از عهدنامه سلطان مراد با پادشاه صفوی خلافت اربعه در عهد و میثاق است  
 عقد و ترک کعبه و تکریم جریاتین بر طبق عهدنامه سلطان مراد مقرر و نموده شده است و در زمان  
 اخیر موافق فقره بیستم پادشاه ایران از عهدنامه سلطان مراد تصریح گشته و باقی بانه فقره بیستم  
 نبرده بکار نیکو شرط شده است که شرط هر یک از عهدنامه و عهدیه در خصوص صلح و صلح  
 حاضر منع و لغات شده است قدرت آن پادشاه در شان پادشاه که لفظ با حفظ درم قرار داشته  
 و مندرج کعبه است باز عهدنامه سلطان مراد هر عمل است بنابر این در ملک و در تصرف  
 فیما میان دولت علیه ایران و حمزه و حمزه و کنگره و سایر ضربات و ضربات  
 چنانکه در پیش پادشاه در مجلس محترم است پادشاه پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 یکدیگر را بکار و صلح است از قریب بصره و قریه سیات و ده لران و در آن  
 بشکوه و چنانکه حرکت و گردش در پیش پادشاه است یکدیگر از قریب عراق و عرب و ایران  
 و سایر و کنگره و دپشته کنگره و در پیکت و عدم موافق قریه و عی و و طوایف و کنگره  
 بخوبی که صحبت در پیش پادشاه در مجلس عزت پادشاه و ایام ثبات پادشاه از سبب و انچه پادشاه

و کنگره

و آنچه در دولت عثمانیه و ما سران آن دولت معی بحکایت اراضی مفصله و ملک نبرده شده و کنگره  
 از عهدنامه و کنگره نکرده اند از قریب پادشاه و در به و قریه پادشاه و کنگره و کنگره  
 چنانکه در پیش پادشاه در مجلس عزت پادشاه و ایام ثبات پادشاه از سبب و انچه پادشاه  
 ساجد و صلح و محال است صومالی و برادر است پادشاه و کنگره و قریه و کنگره  
 و در قریه و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره  
 از قریب پادشاه و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره  
 داشته اند از دولت ایران مطالبه نموده اند پادشاه و کنگره و کنگره و کنگره  
 پیشه که در محال است کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره  
 و در ایام کنگره از عهدنامه و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره  
 الحق این عهد و عهد و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره  
 که بعضی از اراضی و دولت ملک و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره  
 و بعد از آن بن غیر حق اقدی و تجاوز و ضبط کنگره و کنگره و کنگره و کنگره و کنگره





در حق آن هیچ وجهی در مقابل عهد نامه نهاده هر بخت و قدر و غیره در میان دارند زیرا که در حق  
 محرمه و لنگرگاه و جزیره انحصار و ارضی است از جانب و سلطانیه موافق قوه  
 هر یک قرار نامه تصریح شده است که محرمه و لنگرگاه و جزیره انحصار و ارضی است از جانب  
 که در تصرف غایب و غیره نیست و همچنین ارضی شرقیه جبالیه از جانب متعلق بدولت  
 علیه ایران بعد از است ایران هم از اوقای خود در خصوص سیاحتیه صرف نظر کرده اند  
 غیره و بطلان از جانب متعلق بدولت عثمانیه دارند و در باب یار و غیره موافق قوه  
 قرار نامه بعد از آن مطالب و تصریح شده است که طرفین باید ارضای هر یک را در مقابل  
 جانب مندرجین بجهت کار کنند که موافق قوه هر یک در حدود قطع کنند یعنی طرفین باید  
 افعالا قرار نامه در تصرف داشته اند متقاعد گردیده اند که اگر ارضای هر یک را در مقابل  
 هر یک از این قرار نامه در تصرف در این طریق بر طبق همین قوه از مبادی تا قیام و قرار نامه  
 مشخص در مصر که هر یک از این قسمت تعیین قیام و تعیین بر طبق طریقه و تصریح شده است هر یک  
 غیر مصر حقانی مانده که بگویند که هم بلایع بعد از قدیم و قوت عمود قدیمه در حق آن بی و غیره

علیه است و اسرار و عثمانیه تقویت و تقویت در نامه خلاف و عین است و شش و غیره  
 سلطان فرادی که عبارت از اسرار و اصل است و در صورتیکه همان هم موجود باشد برای  
 امور دولت ایران که طرف در صورت صلاحیت آنها را در و در خصوص باره ارضی  
 که در آنجا هم هر دو اشعاری از آنست است که در است ایران عبارت از آن باید بود  
 موافق نظر آن باره از غیر متصرف فیما بین عثمانیه و لنگرگاه و غیره از آن و غیره و لنگرگاه  
 و در کشت خدای شده و در آنهم فیما بین باره از این و نوشتجات عثمانیه که است چهار  
 که در آنجا هم هر دو اشعاری از آنست است که در است ایران عبارت از آن باید بود  
 قرار نامه غیر متصرف در این قسمت تمام کرده و صلاحیت در آنها برای بجا رسیده و مانده  
 است و افعالا **اتحاد بین دولت ایران** اگر چه با بقای این دولت متعلق تمام داشته  
 با بقا دارند از چهار پنج خصلی بعد از این از حوالی باره و حوالی الی رده کاران بلکالی  
 هر دو حوالی به همان طریقه دارند و در حدیث از بعد از طایفه ارضی جبالیه و غیره  
 عرضا که صحرا و طایفه و سیاحت و تقریباً افعالا و غیره از طایفه و طایفه و غیره











آب که رافع صلاحت که با مردم است ممتاز از بختی شود و سیکرد و دیگری یک از دیگر  
 فارس و شط العرب بعد از مدینه که چهار کشته باشد در ده خانه با طرب این جزیره  
 و همچنین بر سر جزیره که در آن ترشده اند و آنجا که خارجیه بنو و آنجا که خارجیه بنو  
 بهر شایسته موجب فرادانفت در آنجا که عمارت تجارت شود از غریب اتفاقا  
 در بستی این سه جبهه هر قدر ضرورت است که بگویند نام مردم و دولت و مردم و دولت  
 غیر معلوم است که از این آب که است و منزلت است و شیت است و از آنجا که  
 سند و شیت آن با مردم و از آنجا که در این نسبت قلع و رزم که بگویند نام مردم و دولت  
 که غیر آن نیز برای این است و حفظ آن است و بنام مردم و دولت و بجهت مردم و دولت  
 غریب و محرمه فضا صلاحت است و فرسخ و فرسخ و آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 عدالت است و آب و محرمه است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 آب که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

ان

آن جزیره بیشتر سیکرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و باره جا که آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 تقریباً در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 این جزیره بعد از تجارت و بعضی اوقات در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 باز در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 فاضل است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 با همین مجری قلی سافت که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و همچنین از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که





بنیان علمیم و امارت متعلق به دولت قلیایران ازین معنی موافق میسازد و برستغنی از اقامت بنده و با  
 چرا که بعد از خط سحر در سواد بر از جلالی باله و جتن قرار دارد و در غیر از ملک خورشیدانی  
 غنائی نموده بجای هر حلق با بیان بهیچیکه نه شسته اند معنی اقرار یک حرکت در ویش با پوسند  
 او در مکالمات بجای سحر و سحره است و بهیچیکه که بخلاف نفس قرار داده و خبره و خدود و غیره در سواد  
 سلطان را در کمر ستاند و خورشید را اقامت در کمر استی شده و در سواد و طلب از سواد  
 در هیچ دارند و خورشید بر سواد است و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 دیگر بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 دم از خط سحر در دولت قلیایران میزند و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 خد سواد است و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 در ملک طلق دولت ایران بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 قدرت دولت ایران و دولت بغداد بنای بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 و کام تر و در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد

با مری الام کندی خط سحر در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 آن دولت نشود و کام تر و در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 حق دولت غنائی در آنجا با مری الام کندی خط سحر در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 نایب نیز در دولت قلیایران میزند و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 قرار داده و خبره و خدود و غیره در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 با مجرای سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 بطرف سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 وقت انفصال قرار داده و خبره و خدود و غیره در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 مجرای سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 یب خط سحر در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد  
 قصد مجرای سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد و بهیچیکه که در سواد

منه میگردود و در وسط تمام ملک خوزستان بغیر تمامی اراضی رطبه از نصیب رطبه  
 بطلان گرفته که مباد رطبه از نصیب و اینچنین تا اراضی و قهوه در رطبه عرب یعنی آنجا  
 در تصرف عثمانی و در آنجا است بدست علی ایران متعلق میشود و در صورتیکه تعقیب  
 غیرت خیر لایم یعنی تعقیب شیخ مذکور بدست علی ایران میریزد و در خط رسد از جانب  
 مجاز فاضل آب هر جزیره شده بود اما آن مجاز را ماوراء رسیده شده و در هر جای این  
 یعنی آن را شاید آن قاصد بعد از پنج روز بزرگ شده پس آن مجاز رسیده  
 منته شده تا تمام رسیده باشد که در دست است از ریشه شجر حرمین و بعد از یک روز  
 تابستان که آب در فاضل که یک شجره باشد از آنجا آب از مجاز رسیده فاضل از ریشه  
 بجز آنجا تا هر جزیره آب رسیده فاضل که در دست است در هر جزیره رسیده  
 نسبت است میرسد پس آنجا بخوبی در میان آن ریشه شجره مذکور خواهد بود و در آنجا  
 جبهه حرمین و نقاط دیگر نسبت شجره حرمین میکند **اما پشتکوه**  
 عبارت از خراسانی جباله و بسط است که میان آن مقصود نمودن میان

پیش کوه درستان است استان قبلی عبارت از ملک است که یک است که یک است  
 دست که یک است که آن استان دست که یک است عراق عرب شمالی و یک است خوزستان  
 دست که یک است که در فاضل و در جزیره و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 که که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 منته شده که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 و طبع است که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 و شب این کوه منته شده که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 غالب است که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 دست که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 غیر از آنجا که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 از طرف آنجا که یک است که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است  
 آن که در فاضل و در استان بخارا و خراسانی یک است که یک است





















در همان نقطه همین ده خانه گذر گذشت به باغچه بزرگ که در آنجا یک کوه است که در آنجا رسید  
از یک ده خانه گذر همین آن گذشت به کوه که در آنجا رسید و در آنجا رسید  
مکه که آب ده خانه گذر در آنجا رسید از میان حیدر و بصره رسید به جانب حیدر  
عدوت هر قدر جمع که گذر در آنجا رسید به حیدر که در آنجا رسید  
آن رشته از رودخانه رفت گذشت به دره جرف رفت به دره جرف که در آنجا رسید  
امروزه و در این طریق چندین نفی طرف مشرق شمال و متعلق بدولت بلخ و طرف  
جنوب و متعلق بدولت غلج و مرند و در آنجا رسید به رشته حیدر و بصره رسید  
تابع امتداد رشته آن شده و باقی آمده و بعد از تمام شدن آن بزرگ و حیدر و بصره رسید  
بر خواجه از طرف حیدر و بصره رسید که در آنجا رسید به رشته حیدر و بصره رسید  
ده خانه از آنجا رسید و بدین واسطه تمام ملکات و اراضی متصرف فیما بین آن رسید  
سمت از حال دولت عثمانی میفرمودند و بعد از آنکه در حرکت در ویش پادشاه آمد که  
زبان معلوم شد چنانکه طبع او باقی این ملکات و اراضی است به کوه و بصره رسید

از

عفی و معاد سلطانهای مقتدر که در آنجا رسید و در آنجا رسید  
و بعد از آنکه در آنجا رسید و در آنجا رسید  
مواقی فقره هر قدر که در آنجا رسید و در آنجا رسید  
از آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
که در طرف غرب کرمان آنجا رسید و در آنجا رسید  
که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
مجرار ده خانه از آنجا رسید و در آنجا رسید  
مگر که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
ده خانه از آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
نصب به ده خانه رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
و قاعه خیر و بزرگ و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
و قاعه خیر و بزرگ و در آنجا رسید و در آنجا رسید























طرفه این نظر کند بدست خورده و یک طرفه خط مذکور عبارت از کوه و دره  
 متعلق است و بوسیله غریبه متعلق در طرف غربی خط مذکور خواهد بود و این از احوال  
 معانی صریح و واضح در نامه از نامه از نامه است و در اینجا خط و دراز و نقطه و این  
 و گذر از اینجا یک که با گذر مملکت ایران و سیله رود است از تا در غیر مصر و غیره  
 و شک نیست که نظر اصح را اینست که خطین از در نامه از نامه از نامه از نامه از  
 این مفسر بود که در است ایران از حجم غیر مترقبه و اتفاقیه در است عثمانیه و خط در از  
 بر حسب عمد نامه آنچه تعلق به بعد ولایت زهاب و در اینجا لازم بود بطور اخصار  
 ظاهر چنان لازم میدانم در بکار توضیح مطلب فقره در خصوص قریه خرابه زهاب در  
 و فضا آن قریه یک فرسخ از شرق مغرب و یک فرسخ و نیم از جنوب شمال است در  
 قریه خرابه زهاب در و در آن کوه بلند و در یک شهر که میثاق و وضع واقع است که  
 بالدر میان قریه که در در میان متعلق است که کوه طایفه خرابه زهاب واقع در خط  
 شرقی قریه زهاب و کوه از نامه زهاب که با گذر مملکت ایران است و این در واقع است

و

و اگر بخلاف قرار داده اتفاقا فروردیه بصره است عثمانیه باید مصر جدید و این  
 ایران خواهد داشت و اگر با بعضی نص صریح قرار نامه برای سنده تمام از احوال  
 با وجود سنده لازم می نمود که در برای فرسخ چنین از کوه اصفاف و در است کار خرابه  
 متوسطین شکست با هم تا مملکت حر است بمصره و در از در است چنین خط  
 و بخاطر خرابه آن با در هم که بعضی خط از خط کشیده بر صوره در خط عربی از نامه  
 و قوت در است عثمانیه در مترقبه در خط مذکور که در است ایران چنین فرسخ  
 منظم و گذر از است بمصره که خط و غیرت جعبه در طرفی خط از خط  
 نص قرار نامه بدولت عثمانیه و اگر نامه بنابرین یعنی صریح است که خرابه  
 متوسطین برابر میان است و اینها با معابر و گذر از حجابیه و ولایت زهاب از  
 منظر یک که کاه با نص صریح قرار نامه مطابق است بمصره و در از نامه و در  
 و اگر در است بخوبی نیست این خبر خواهد بسیار نمودن تحقیق امر موافق نص  
 قطع کردن طمع خود از حصص و احوال از نامه می نمودم که در است خط و در است

















ایران بهرست در غیر اینجه خدعه نه جلت محو نشده چنانکه بعضی تصور کرده اند  
 آنچه در این طایفه است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 از طرف خدیویشال عبارت از بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 دست و پا نه سر نه هر یک در میان جلالش و شرفش و بزرگوار است بزرگوار است  
 بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 و تمامی که در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 و طوایف است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 رسم تعالی و بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 فردی از اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 بعضی که در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 سپه روان است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است

طایفه

طایفه و کاکای و خدای و خدای و خدای و خدای و خدای  
 بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 همچنین بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 کدشتن از مردمان آنجا بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 زتاب که در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 روانه کردستان بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 جوشید بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 از اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها  
 کاکاس است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است بزرگوار است  
 از اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها





و نامی که در این طرف است برادران است که گوشت و عبادت از رشته گوشت  
 گوشت آن است که در سمت شمال گوشت آن از شرق به غرب کشیده و به سمت  
 کشیده در مقابل یک شهر در سیاحتیه رود و به سمت جبهه در زنده در میان و در این است  
 قریبه که رشته است که در این چنان که بعد از آن در غایتی برافشیده و در وسط قرار دارد  
 و این در این بعد در حقیقت از این ترنجی که در این طرف طرفین که در این خط حدود و در این  
 سلسله است شمال در رشته این که در هر طرف در این است عبادت از این در رشته  
 که چنانچه این در این و شهر در این در این از یک طرف سلسله گوشت و در این  
 یعنی در غرب به شرق یا از شرق به غرب سلسله که در هر طرف در این و در این و در این  
 دولت و در این جهت است که در هر طرف این رشته در شمال و در این و در این  
 حدود در این طرف یک در میان اتفاق افتاد و در هر طرف از این رشته در این و در این  
 در میان یک رشته که در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 بیش از این سلسله شد که در این و در این و در این و در این و در این و در این

لغز

نخستین پشته با یک تغییر در سلسله طرفین نمی و مصیبت سید در این و در این و در این  
 سطح در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 معنوی است که از این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 میراث و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 توان که در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 یعنی در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 بر این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 رشته اینجا با سلسله و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 داشت ابد این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 که در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 با این یک جامع و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

یک نفر

کشیده شده است خرد و لکه درشته که در بونته ترین زمین در بند شده و نظاره رشت  
 و طرف دیگر در بند بونته عبارت از کوه بکوه است که در خلد از طرف ملک بانه عروج  
 از سوی خور خور و نفت طاش از کوه دره و پشت ارمغان سسکه که بر ج و خرم چنان  
 صحرا و از سوی طاش دارد و کوه ملک بانه بکوه که در کوه کوه رشت از سوی طاش  
 و مرآت و دوات منار و سموره است طرف مغرب جازنه دارد و لکان اکثر از کوه  
 بونکه شهر زور عثمانیه و طرف مغرب طاش از کوه بونکه که از کوه عثمانیه و طرف طاش  
 از کوه بونکه که در کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 ملک ایران میباشد و کوه از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 سق و قدر از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 و تا مغرب بونکه که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 که لکان از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 کوه و کوه در میان صلاست خرم خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور

و تا دفر

و تا دفر از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 قرار داده فرموده بعضی را خصب تصاحب کرده و بعضی را هم در طرف تصاحب کنند و  
 بنا بر دست همه از دست بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 عثمانیه رسیده و بدین مناسبت به اکثر قریب مختلف قرار داده آید و آنجا تصاحب  
 و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 توابع است از طرف طاش که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 تصاحب خدمت بونکه که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 ایران و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 علیه نامی اینها ملک خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 از آن جهت در تصرف داشته اند و باید بگویم طاش که بونکه که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 است در تصرف ملکیت اینها است و بونکه که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور  
 با حواسیران سر بالاده و بونکه که از کوه بونکه که از کوه خور خور و خرم چنان که از کوه بونکه که از کوه خور خور

نقطه



از برای دفعه سی و دوام پس بر صحرایان مشرق که بطرف کوه بزرگش هر گشته است  
 بر خور در هر جا با قدر شسته کوه نر و شمال حرکت که هر کوه کاکش و کوه نه که سیه که شده  
 مابین جوارهای ایران و شهر زور غمانی می باشد پس از آن از مابین قسطنطنیه و بخارا و بخارا و بخارا  
 محمود غمانی که کوه کایران و سیاه غمانی و مانده و ایران و سر خط غمانی یعنی از شهر ایست  
 و مات متعلقه که کوه با بر است و از مغرب ارضی قریه مانده و ایران هر کوه که در آن  
 به دالیه نیز و بعد بسوی آن که هر هر از قله سلسله کوه بزرگش هر است رسیده و مابین  
 ایران و شهر زور غمانی می باشد و بعد از آن به بقیت قله سلسله نر و کوه بزرگ چنان  
 هر مزلان و کوه قریه مزلان که شسته و مابین ایران و شهر زور و سیکو و بعد به  
 رسته که کوه بزرده سیاه کوه که هر هر که کوه رسیده و صحرای مابین این رسته  
 در رسته که لایق که بریده و غیر از مابین صحرای با و مریوان و صحرای قریه که رسته  
 کوه لایق که کوه رسته مارجبال طرف شمال ایران و قریه است هر در سکن و  
 ارضی قریه مزلان و کوه نر که هر هر از توابع مریوان است که شسته و بقیه سلسله کوه بزرگ

۱۲۵

ما هر که هر گشته و مارجبال طرف شمال ایران و قریه است بر خصله مابین مریوان و قریه  
 و قریه مزلان که کوه نر و ازین نقطه قریه مزلان و قریه مزلان و قریه مزلان و قریه مزلان  
 بطرف مغرب پیچیده کوه شید و نوحان و بعد از آن کوه است علیه و خط سیر و کوه  
 مریوان قریه مزلان که شسته و مابین ایران و شهر زور و سیکو و بعد به  
 حرکت و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان  
 و شید و نوحان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان  
 شمال شرق پیچیده کوه نر و نوحان که کوه شید و نوحان و کوه شید و نوحان و کوه شید و نوحان  
 عبور میکند که شسته و مابین ایران و شهر زور و سیکو و بعد به  
 مغرب پیچیده و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان  
 و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان  
 که بقیه مزلان هم میگویند و بزرده که مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان  
 همان بقیت لاش تقاریران و شید و مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان و کوه مزلان







در امان و از غیر فرقه فرقه که نوشته و سند معانی ده سال بشمار از ازلت بودم حال شریف  
 کس را از غیر فرقه فرقه نعمت و بر آید و رحمت و عید ایران بهیم و غیره که از دست  
 و غیره که در آنجا که بقصد گاه و روز از روزهای دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در  
 در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 این دولت که شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 ما فرمایان که رحمت و عید ایران بهیم و بر آید و رحمت و عید ایران بهیم و بر آید  
 دولت قاهره و سرکار خود را که در آنجا که بقصد گاه و روز از روزهای دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در  
 مضبوط بهر و چهار نفر از آن و در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 درین مختصر که از غیر فرقه فرقه نعمت و بر آید و رحمت و عید ایران بهیم و بر آید  
 اقبال و کلمات که در آنجا که بقصد گاه و روز از روزهای دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در  
 ساجد و کلمات که در آنجا که بقصد گاه و روز از روزهای دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در  
 بلوکات که در آنجا که بقصد گاه و روز از روزهای دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در

در و سس است که در آنجا که بقصد گاه و روز از روزهای دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در  
 مطهر و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 اول صفوی و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 در عهد نامه شاه عباس فاضل و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 بین الدولین و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 دولت و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 هر آنجا که شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 و هم از طرف خورستان و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 حدود آذربایجان و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 خورستان و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 مجد و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در  
 حد و شرف و قاصد سلطنت است که در آن وقت که شرف و قاصد سلطنت است که در



بنی الدین استراریت که چو بخت از پسند نمروده و معاشرت مذکور در دست  
 بهجیک طرفین باقی نمانده و معدوم نیست که در طرف خورستان مایه نزاع و تشاجر  
 کدام جا و چه نفره و چه نفر است و اگر تعزیه نیک در معاشرت مسلط نرادی بغیر سوادگی که مایل  
 عثمانیه بعنوان صلح معاشرت نمروده ابراز میکند صحیح کان او سقیمه سبب و احدی را باور  
 وجان قرار داده و اتفاق آنها را بدولت عثمانیه تصریح کرده اند چنین متغایر میشود و نزاع  
 همین در تکرار و بدین نسبت محلیت نگرین را جهت رخصت جره در معاشرت نمروده  
 حدود سخته بقل آنها بدولت عثمانیه که آنوقت قهر و غلبه از او به فتح ایالت سوادگی  
 معینا در طرف آذربایجان برافشای معاشرت نمروده نرمان حدود قریه برقرار شده و  
 تغیر و حدی با معاشرت سابقه داشته که سبب غلبه مسلط نرادی و تحصیل  
 غلبه نمروده درین سمت هم تخریب قلعه قطور و ما که هر روز قلعها بر حذر نگه میدارند  
 تصریح و تقدیر شده است که نمرود بعضی حدود آذربایجان سنگینا مضرب بسم کلینین  
 شده و میشود و قلعها و در نزد همان عدالت که در محدثه عباسی نصیب

بلوکات مسجد شریک و جلیغ عبارت از بلوکات پیشتر و سرشت  
 مملکت پیشتر در شلخرب باند و ملات سرشت در شلخرب پیشتر و بلوکات  
 سرشت آخرین بلوک سرحدت و جلیغ در طرف شلخرب که پیشتر بلوکات  
 میباشد در دست و نه و نعلین و دست که در کشیم که در نزاع و نزاع که در پیش  
 و در نزاع سرشت در شلخرب واقع شده و در و لاجان محسوس شد و مملکت پیشتر  
 پیشتر هم که در شلخرب در چند جا دیده است که در میان دره از صلب کوه  
 بر کوه اول از صلب آب دره نمروده آن در بین کوه در کوه نمروده نبوی رشته کوه  
 بیند رود و نمروده و دلاک اتفاق قلعها و طرف دیگر این دره که عبارت از یک  
 کوه باشد مملکت این که گاشته و حال دوت عثمانیه است رشته کوه بند رود و  
 نمرود شرفا کوه بلوی اندرون ملک بانه تصدیق از شرق مغرب متمم کرده و در  
 دره نمروده و شلخرب و کوه پیشتر است شمال جدید پس از آن قدما پیشتر است  
 دشت در عثمانیه است که از پیشتر این رشته که تصدیق کرده و در دشت

در میان این دو کوه











خبر روضه معظم که منبع آنها رشته کوه قدیر واقع در طرف مغرب این جزیره است  
 از میان این جزیره در مشرق جبار و در هر یک یکجا آمده و از طرف بین این دو  
 کلون شده اقلی در غرب بخت در نه است روضه خنده آوا این خبر است  
 که منبع آن دولت طرف شمال مغرب در نه است این روضه خانه وقت مرور  
 که او را در فاستان به قریب بیت سنگ آتاب داشت در روضه خانه کوه  
 که به نام مرور در مشرق سنگ آتاب داشت تیر روضه خانه پروران که منبع آن حواله  
 پروران قدیر است وقت مرور در قریب چند سنگ آتاب داشت چهار  
 روضه خانه باقی است که بالیره هم میگویند منبع آن کوه هواره کرک و هم در اندیشه  
 وقت مرور در قریب شصت سنگ آتاب داشت از دست در نه روضه خانه  
 خبر آوا تعلین قهیه عیسی و شمره و تپه است از روضه خانه خنده آوا روضه خانه  
 آوا ترکش که در ملک ارباب به جمیع کس است مشرق این جزیره که تعلین سکورا  
 که غیر در آب رود کلور و در بین آن واقع و شالاه تا نفع به تقاریر و در این

جاری است قهیه عیسی و شمره و تپه است از روضه خانه خنده آوا روضه خانه  
 در طرف شمال به پروران که خبر درکش است مروره تعلین موسوم بخت مکان گذشت  
 در که هم که در این جزیره به واسطه سنگ زرع می کنند و منتهای پیشه و جفا در می  
 و بعد از این تا آخر سه صد جفت نیست از روضه خانه پروران آوا قدیر شود که قریب شصت  
 فرسخ طول دارد و هم در سه فرسخ عرض از بین سطح و هم در فرسخ و خلف در این جزیره  
 در میان آب است تیر تا معظم آب در رضا بطرفین این جزیره که تپه در میان بهر که در  
 شرقی که قدیر یک به به این آوا واقع و در بعضی موسوم به پریت روضه خانه هم  
 آن خرو و دالان قدیر و صفت آن روضه طریقت از چهار چوب در میان کوه  
 مشرق جاری و موسوم به لاجان کوه است وقت مرور در قریب در نه روضه خانه  
 آب داشت این روضه معظم آب در تپه است که در سمت شمال مشرق این جزیره است  
 به سمت ساجلیغ و کثرت دالان این جزیره هم درین حواله در سمت شمال جزیره  
 قریب به ده است تیر یک روضه خانه موسوم به آره هم از جانب طرف مشرق

[illegible]

八

[illegible]





شد باین مینوش ایران و احوال عثمانی شد پس از آن با هم از آب قوه هر یک  
 که از شرق قریه سرزمین عثمانی و مغرب ارضی قریه کشیده ایران را در کوه بیا  
 قدیست طرف مغرب مال قریه مینوش ایران بدو موسوم به جردان رسیده  
 همان مینوش ایران و محال است در عثمانی شد پس از آن با هم از آب قوه هر یک  
 در حد جبال قریه کشیده که در کوه قریه کشیده و در ده لاله و وقت  
 یعنی بوالفتح و بوسیدان و کوه موش و بایسینه و شینیه است بر قریه  
 رویشمال با قریه کشیده و در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 برشته کوه جاردان بخورده از مغرب ارضی قریه کشیده و کوهان مر در کوه  
 سر جاسوس و باین رسیده حد باین سرشت ایران و وقت در وقت  
 عثمانی شد و بعد از آن از روی باین طرف غربی در نه ابعاده هر یک  
 کوه هر یک که بیک معنی شده است کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 به کاله قریه کشیده و در نه ابعاده هر یک قریه کشیده ابرانی و وقت در وقت

بکوه

یکدو و بعد از آن با هم از آب قوه هر یک کشیده و در ده لاله و وقت  
 و بعد از آن از روی باین طرف غربی در نه ابعاده هر یک قریه کشیده  
 که قریه کشیده است و کوه بزرگ و باین قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 لادین است و بدو موسوم به کوه که بعد از آن قریه کشیده رسیده حد جبال  
 کشیده و باین از ارضی کربان در ده لاله و وقت قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 از نه ارضی قریه کشیده و در وقت قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 اشرار است و بنا بر او قریه کشیده که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 بکات مینوش سرشت و باین جبال خلاف نص قرار نامه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 جنب در وقت با چند در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 بهانه تحقیقات لازم به نظر شده و در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده  
 او ضلع قریه کشیده که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده که در کوه قریه کشیده









جمله نوزده روزه شرق جابر و مستطبات است قالی شیع و ابی در یکم که در سونم  
 شهر و منبع آن در تارکوه زند و که و با بیکه واقع در ندر فک اشویه و مرکز است بطرف  
 این جمله جاریست که در میان قصبه اشویه که شته بایر دات حوالی آن است  
 میکند وقت طغیان آب یا عدم ضرورت آن در اواسط جمله اشویه قریب که فرسخ  
 باین تر از شمس اشویه چهار رکهار میرسد و کوه لروی لاسب کفر منبع عمده کاه  
 سکه و میگویند خزینه عیارت از دهکده خرویه است که در طرف شرقی کرانه سراسر  
 واقع شده و از خاک اشویه محسوب و بدین مناسبت که نوزده روزه و مستطبات  
 پشت خزینه تر میگویند سراسر عیارت اگر کوه است که طرف مغرب آن بی  
 عیارت اندر زده است که از طرف جنوب بندر و سر بالو در طرف شمال بندر  
 سر کاه در صد است قریبین که کاه و کولان من توانی کالی سیک غمانی است  
 موافق تصرف امروزه در دات بلوک اشویه طویف در لای بعضی معانی  
 از غیرت راوند مشهور به سوره که چهار روزه سفید دارند و بعد بعضی از این

راوند

ایرانه لیکن در اکثر قریب روانه در غمانیه و قریب هزار و هفتصد خانوار باشند طایفه  
 در چهار تیره موسوم به تورک و مالک پاش و شیک و ناسان و قریب با هشتاد  
 در شب که به سراسر زند و که و با بیکه و غیره اشویه سیاحتی فقه سر عفر حکام اشویه  
 رشتان ملک بکیر سیر روانه و نیز در قریب و سر حد است مرکز سید شعیب شند و سراسر  
 با طایفه روانه مشهور به چهر است که بزرگ آنرا کرمان و یک از تبعه جرات است  
 قریب هفتصد خانوار اشویه در دین قلعه باین اشویه و ارومیه و طین و از ناصق  
 نیز رشتان ملک بکیر سیر غمانیه سراسر ملک که در عیارت از فرخ جابر و دلال و از  
 سطح مشتمل بر اربع و دوات است که جمله سطح آن قریب پنج فرسخ طول و یک  
 فرسخ نیم عرض باشد از طرف جنوب شرقی که به سراسر شمال اشویه از قبیل  
 و زند و که و با بیکه و از سراسر و کاهان راوند کرمانی و دشت بر ارومیه و از طرف  
 که از داری کلان صحن آباد ارومیه و از طرف شمال بارشی بلند که در شمالی  
 در ده نین پس و صحیح که از دشت که به سراسر طرف مغرب شرف باین جمله است

شروع کعبه در طرف مغرب مشرق شده و حد فاصل این دو کعبه در جهت  
 محمد و در طرف مغرب است که هر دو کعبه در جهت مشرق آن دو کعبه است که در  
 حیدرت از کعبه شین برآورده و در جهت مشرق و در جهت مشرق است  
 و در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 از طرف مغرب آن کعبه شین عثمانی جابر را در جهت مشرق آن کعبه است  
 در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 آن قریه بلده علی عثمانی و منبع یک شانه در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 پشت برام و کعبه نیز از جهت مشرق از جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 اگر دوات حمل کرد و در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 بلکه با کعبه شین عثمانی قادیانی را در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 نیز یکی از جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است

در جهت

نیل آت آب تربیت یافته و در عایا در کعبه شین عثمانی آب خندان و خیره می نماید  
 در طرف جنوب مغرب این محله است شمال مغرب در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 ضابطه این قلعیه است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 خانات دیزج و کورزین که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 قادیانی در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 از جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 براند و در جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 شما شین بعضی طوایف روانه شهر بر آورده اند که در جهت مشرق است  
 از جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است  
 از جهت مشرق است که در جهت مشرق است که در جهت مشرق است



دشت جبارت از بر خیزال و دلال مزاج و در آن است که از طرف جنوب با خیزال  
مرکوز و از مشرق با برخی ملکات از طرف لایت اوست و از طرف شمال بر خیزال  
شهر برده روضه و از طرف مغرب بسند که قدیم یکساز مرز است آن خط  
فنا شده که یعنی از سمت کردستان از آنجاست که از کوه میر شیدان و کوه زیست  
مده پیش میر شیدان که میر شیدان هم یکساز جبارت از دوزخه جبارت  
که یکطرف آن پنج کی دشت خماره بجهت سوره است و سوی این شانه دشت  
دیگر هم کی از کوه پشت برام از بر خیزال از طرف همین شانه کوه و دیگری از  
کوه چهل بند و زیارت بی نویان از طرف یکساز شانه مسطوره جاری و قدری  
از قریبین بجزینه و بید کار که همه در ملک ایران و در میان تنگه بسند به  
شده از میان در بند موسوم به در بند کوه خرم و نماز قریه بوده سوره که ضابطه  
مال است و در دهنه در بند نوبر واقع است بوجهی که دشت که شسته موسوم به  
سوره و از میان ملک دشت و شهر ارومیه تا دریا شهاب قریب بر دشت

باز

یکساز آب شهر ارومیه ازین روضه است که آنهم از دشت کوه زیست  
کوه زیارت و در دهنه آن که باقی اتصال کوه زیارت کوه دشت بر خیزال  
در آن است که در دهنه قریه در بند که در دهنه کوهها طرف مغرب در شمال تنگه  
جبارت است شهر ارومیه پیشه هم که روضه هم که در حوالی شهر ارومیه است از طرف  
آبشار می شود و همین روضه است که در میان دشت و در کوه است که در دشت  
جبارت از کوه است که در میان دشت و بید کار در بند از بر خیزال  
مغرب کوه زیارت بی نویان اتصال کوه زیارت بی نویان هم پیشه کوه  
که از دوزخه کوه زیست با دشت از طرف اوست و در دشت شیب کرده و در دشت  
در شیب کشته شیب شمال برشته کوه در آن است و قدری بر خیزال در مغرب جبهه  
تر که در دشت فاصه ازین جایی و بیضه است شعله و شیب جنوبی که در دشت  
در کوهها طرف مغرب این ملک از طرف هر کی بسند شیب نماید و هر که جبارت از  
که در دشت از عمارت محسوب و قریب از دشت ارومیه استان و بید کار است











نوشیدان کو که بکند دست جگره سطح این حال قریب در فرخ طرد و یک  
 فرخ هم عرضا میوه قلعه کشته میشد که بیشتر تا محله این حال بجهت در جنوب این جگره  
 در کمر شمال رشته کوه باید دست اتفاق افتاد که قلعہ نوره بعیت حدیثه که حرم  
 حیدر خان امیر نظام حکم حاکم است تا بخار و غروب و پهلوی آن قریه بلاد محله محمودیه است در  
 موسوم به قریه باز که که شش بیست چند معمر و ده مرا تها به اربعه فصد است  
 سارون باز که کوکب نهران چیت سوره شافریه سوره کان  
 زری کوکب کمر رزکیت باستان سوریان کوکه در اویان ندرستان  
 ایخان الوکان قانیات ملک بادل بستان در مغرب جنوب این حال  
 و شرف بر است در مذکوره و دوات و قهر در آن یک جزو مکان با هر دست  
 سعادت با ضعیف با خصوص نقص فقره سیم قرار نامه خیره ملک طلق بر علیه  
 و کفر میان این شامیه بخلاف عمد و شرطه نوره و لکه کی از معابر و کما شرف  
 نوره فرخ حدیثه است با قمار یک جزو محال کوکه است در قلم غصب قطره غصب و قلع  
 کما

کمر در کله سیر و دست اردن لکه در دهانه قریه نوره و شرف جگره با هر دست  
 اتفاق افتاد که دست دهانه با هر دست که شش این رشته جبال شکل بدو در کمره  
 کوکه مور و کور و نوشیدان کوکه بکند دست یعنی از طرف ناظر با در فرخ حدیثه  
 رشته نوره بر بخار و از میان همین قریه باز که که جگره با هر دست جاری در سورا  
 با هر دست که در مشرق جنوب جگره مذکوره برده از زمین طری در سورا  
 این حال حدیثه است و در این جبال و مرا تها خصوص کمر و زحمت و سعادت غیرت  
 عیاش و غیرت نوره یکی رعیت در است ایران و قهر اربعه مکان کما در  
 در هزار خانوار وقت مرد و فردی قریب چهار صد خانوار آنها اتفاق عمر آفران  
 بطرف خاک غمانه که رشته بفرجه محله صومای جبارت از برنی جبال و کما  
 و مرا تها و دوات که بعضی در اراضی سطح و بعضی در میان قریه و رشته اتفاق  
 در طرف جنوب با هر حال با هر دست و از طرف مشرق با در فرخ حدیثه  
 و از طرف شمال با هر دست که با هر با رضی شیران و غیره فرخ توابع هر دو کما

متقد و از طرف مغرب رفته که قندیکه بر سر ضلالت آن از طرف کوه  
گرفته که کوچه است و کوه سر چشمه سلطانیت محدوده باشد و ده خانه مشهور بر آن  
در این میان این چهار و بیشتر گذشته و در آن ده خانه شرقی آن قریب از  
چهارده قریب باین ترازو مقدار ده برابر است بر ده اندرین ده خانه نزدیک  
منبع آن زمین درخت کوه کوچه و کوه سر چشمه سلطانیت است که کوه بلند  
در جنوب قریب بخوبی ریحانه واقع شده و کوه سر چشمه سلطانیت که متقد و از  
از طرف مغرب سر چشمه سلطانیت در ریحانه اتفاق افتاده است و یک نزدیک  
به کوه یک تنگه که کوه صومالی جاری و موسوم بر ده خانه زرک میگویند که در حال  
بعضی از طایفه تهاک و بعضی حیت است فاضل است و در دهانه  
ملاست مشهور و در کور و درشت و تر کور و برابر است و صومالی بیار خفته از  
سایر محلات در اینجا راور و متقد رفته بدیای شمار از و متقد رفته  
به تفصیلات مسطوره خط مرقد را این اسلام در این محلات مفصله متعلقه است

موافق فخره سیم قرار نامه غیر مجاز تصرف طرفین بر اسططاسوی متبذره زنده کوه سیاه  
که حد لهجهان خنجران میشد و شروع کعبه بتعقیب قدر متعلقه همان سلسله قدیمه  
رو به شمال مغرب تمتد کرده بذرات کلاه شین اشغوبه و گردنه پشت خجریه مشهور  
سراوان و گردنه سرابو و کوه بی سون و کوه کروی و تمام اتصال زنده و الا ان  
کلاه شین مکرر رسیده قدما بین اشغوبه ایران و سرحد عثمانی میشد و بعد بتعقیب  
قدر سلسله مزبوره بذروه چنان نش و گردنه زینر و قدما می ملانده پشت پیرام و در  
زینر افخ رسیده قدما بین مکرر گردن لکان و دجال برادرست و قدر دراز کشیده  
عثمانی میشد این برادرست غیر برادرست ارومیه و در میان خنجران و سید  
واقع شده است پس آن باز بر ارام همان سلسله اگر گردنه زینر افخ بذروه مشهور  
و کوه زرینه رسیده قدما بین مکرر پشت ارومیه و ممالک خنجران و قدری از  
عثمانی میشد و زمین جزیره و بید ماری و قله هر دوه بهم سرور یک طرف دولت ایران  
و اسکندارد و بعد اتصال و امتداد قدما همان سلسله از کوه زرینه بذروه کوه سید



[illegible]

دیری شخصی عثمانیه را سوارای قلعه هر شهرش که هنوز در تصرف ایران است بدولت عثمانیه  
و ابعاد از دوده کوه کرفس را مغرب سید که بزرده کوه باید دست بر بخورد و بعد از آن  
رویشک شده با مغرب از غمی سه مرتبه سیر و در ساروک از زمین ده خانه دره با  
که یکی از شاه خانی معظم فتح از دست بیا رانده شده بزرده کوه قطعه ابعاد از  
کوه کوثر بخورده بقیعت قلعه آن بزرده کوه که سکنه رسید بدینج سید و بزرده کوه  
عثمانیه بدولت عثمانی و اسکندر پس از آن بانباستند از دولت متصه کوه  
که با مرآت ابعاد از کوه که سکنه در کوه تابع کرده بهمان رتیب بزرده کوه و  
میراج با اینجه تفصیلا که گفته شد بقرینه اینکه ما مور عثمانی در مجالس از مرتبه از قوم  
و قرار در ویش شاه ما مور عثمانی تجدید اعادای باطله نگه داشته و ابعاد او اعادای کرد  
چنین معلوم شد که ما مور عثمانیه تمامی حالات اشغوبه و مرگ و رشت و زکات را  
در دست و صحرای مختلف معاهدت ماضیه و قرض فقره سیم قرار نماند خبره نقلی باشد  
چنانکه وقت بروز فردی و ما مور از آنجا ما در ویش شاه در طبع و تحریر مالی

بسیج و حضور و امانی فرموده برای اثبات آنکه حرکت خلاف او مضبوط است  
 و صومای که خطاب بفرمودی نوشته اند و در ایام بعد از سه صد خدمت او این  
 عرض شده است علی الاشیاط مجدداً در مختار مندرج شود و مضبوط امانی را  
 که بتاریخ شهر شمس و خطاب بفرمودی نوشته اند و در ایام بعد از  
 هزاره امور افتادند و این بود که خدمت بند کافعالی عرض نمایند عین خدمت  
 گذشتن در پیش پادشاه در دست صومای عبدالمادی نام میرالبنان است  
 که در میان فرستاده پیغامی طلب بعد که از صومای در دست متعلق بدولت شده  
 بعد از این در است ایران را و اختیار این در ملک در شاه میباید با اتفاق بروم  
 و هر چه مطلب و خواست شما باشد بیکجا بجا و در دست خوار و بسیار بسیار خدمت  
 و نوید نامه و در فرموده حرکت فرموده که بیاید بدولت روم خدمت کنند و بگویند  
 که از هر حال ملک دولت روم است حق مطلب که در میان جوب صریح طلب  
 این در ملک جوب و در دست دولت روم نذار که در میان چشم و اکمل این در حال

ملک

ملک دولت ایران دیده ایم و چنین از پدران در پیش نهادن خود منظور شده است  
 بدو و بواسطه این در ملک شمس حکام ایران رسیده و راق و فائق آنها شمس  
 بعد از آن در چندین پیش این عمر قایم حکام را تظلم کعبه باقی بجه جاد و حکام  
 آن خیال عبدالمادی و ملک ان اوبیاء و در خدمت که فکر که از مانوشه بگویند و در  
 در پیش پادشاه که در حقیقت که در شمس مختار داشتیم است و در  
 عوام آنها پس این تعلیم را چه میدهند از این سبب این هر قدر بنیاد میشود  
 و در عرض که در شمس لازم به حقیقت احوال و معروض نمودیم دیگر اختیار باندگان عالی  
 آنتر همین مضبوط بهر باقیمانده عارف صومای در دست هر شده است  
**محمد بن سلمان** موافق تصرف ایام و تعلیم در نامه خیره از نزد روم ملک  
 منور به عبارت از حالات شمس ایران و مورد و در ملک جوب است که ناظر  
 اولی است و حالات منگوره از طرف جنوب بجه صومای و از طرف مشرق با  
 اندر خیمه ملک ایران و از طرف شمال با رضی دره و در طرف مغرب

ملک



مقصود که بزرگ فدی بشتی و محمد به بیاض و در دست تصدیه سده نوبه قد و بزرگ  
 حوالی از طرف جنوب شمال یعنی از جهت شمال که سرچشمه سلطان دکه و نج و قهرک  
 که اولی کی از سنج به صومالی و ثانی کی از سنج به زله چریق و سلس است برین  
 تسمیه تعبیر نمایند که سوربان که سرچشمه رها که رشتن کرده کرده بزرگ قانو  
 بکه که شهر بزرگ که سر حاکمان بر اول قاشق اول که نوبه بر اول که سر  
 و تا و زیر بگویند این محالات یعنی تمامی چریق و توابع پیشتر با جز حکومت  
 بعد پس از انقضای حکومت بجز این ایامی در ارمیه بنا سبب توقف او  
 در چریق و تعلق ملکیت قصبه چریق و کله و بات آن با آنها تمامی محالات چریق  
 حکومت ارمیه موضوع و بعنوان سلسه قلابه بجز این ایامی که هر کس که  
 و جز و بجهت از حکومت ارمیه سلسه محسوب نشود و لیکن قدر نسبت اخبار  
 و جز و سلسه ضبط و تحریر نه که سوربان عبارت از ذروه است که با قهر  
 خود به سوربان در باین که نج و قهرک که سرچشمه که رشتن واقع شده

از ش خمار فنج رها که از دانه آن جابر است رها که رشتن است و ذروه نوبه  
 مقصود که بزرگ فدی بشتی که سرچشمه نوبه هم عبارت از کرده است که طرف مغرب آن  
 قریه بوشان و فنج کی از ش خمار رها خانه الباق طرف مشرق آن محراب رها  
 که رشتن است که بعد سنج رها که سلسه سیمیه طوره عبارت از ذروه است  
 که باین که سر بران و بیکه اتفاق افتاد سبب ارمیه بود و در یک و قطع ارمیه  
 محسوب میگردد بیکه عبارت از ذروه است که قریه بیکه که شرف برهه الباق  
 در محرابین ذروه واقع شده است و کار و سراسر خانه سورنم نمیکند بجز ذروه سیمیه که  
 بر اول ذروه بلند و بزرگ مشهور است باین بیکه که دکه سوراده بخوبی بعضی اقالیم  
 عامرند ذروت تصدیه مذکوره که از دانه کرده بران قاشق روی هم و فنج بزرگ  
 که بر اول اطلاق می نمایند که بدین عبارت شده که نوبه و ذروه بلند مذکور و سورنم  
 میباشد سلسه باین عبارت از خبر و نامت مزاج و مراعاتی است که اکثر اندیشین  
 در سنج رها که از سرچشمه که رشتن است باین آید نوبه و قهر و قهر

و که واقع شده بفرمان سبب که در نزد ملوک و شهبانان میگویند یعنی دره طاق و کمر  
 جزیره چایتر و زنگنه که در شرف با دره فرم حکمت ایران است بمشاوران عثمانیه نظیر سید محمد  
 در پیش خاندان خود ختم اندیش از اتفاقا در زمانه در این بحال تصرف و تصاحب  
 علی الا اتصال شغل و عورت است اما آن دوات مستند قرین علیه شش و کمر  
 کان ملکه از جمله دوات شهبانان عثمانیه و قلم غضب قطره و بعد از آن غضب که در نزد  
 عثمانیه دوات آن دوات شش می نمایند حتی وقت بروز فروی و ما سوران نیز چنانکه در  
 متعلقه بین ملوکات معلوم خواهد شد شغل کار و در حرکت و تحریر املی آنجا درین حال  
 اسرار و احوال واقع درین دره بفرمان است با که کان برآزده درستان سر داده  
 کمر و کمر در عینا و بعد از شغل کانی قالیات است دراک و کمر شش  
 کمر شش شغل کمر سواران و چنانچه در کمره مخرب هم است که در حمله غیر مخرب  
 و کمر تعلقات خرابی بفرمانها نیز در حقیقت حجه هشار و حجه تسمیه که مذکور سوران  
 قرینه مخرب سوران اتفاقا شغل که در نزد فرما سبب قرین این قریه کمر

بجریان

بجریان شده است سبب که در در یک موافق معجزات حال و عبارت از شش  
 دکه در جزیره نایع و در کمر است که در شش که در اول و طول دره در میان دره و کمر و در میان  
 در حلقه الباق و در حلقه کمره شش است واقع شده است در حلقه قرینه قالیات و شش  
 قوران در طرف مغرب است که در اول و کمره سوراده که یکی از دوات متعلقه طرف  
 اول و در شش که در نزد است در کمره و جوار منابع و در حلقه الباق اتفاق افتاده بین  
 مناسب بمشاوران عثمانیه و غضب و تصرف آنجا در اولان غضب قطره و بعد از آن  
 و در میان نیز در بین و غضب و تصرف که در نظر بقصد است مذکور و خط سر حد بین  
 ایران و عثمانیه بفرمان که موافق بقصد است مطر در ملکات ارومیه نیز در کمر  
 سر شش سلطان کمر موافق نقص قمره سیم قمره نامیه غیر عیاط تصرف طرفین اطاق  
 و کمر در حلقه ملوکات نیز با تمام همان سبب که قندیل و در کمر و شمال منته شده است  
 قدر متعلقه سبب که مذکور از دره و سر شش سلطان نیز در کمره که منشیع و در کمر  
 مذکور که سوران و کمره کرده بران و در دره قلعه و رسیده حد بین همان شش





و خلعت انعام فرستادند و در حقیقت قاهر و قادر و قادر بر هر کاری و خلعت  
 فرستادند و اما لا حرکت کرده که بیاید بگویند که این جماعت خاک حرکت را  
 و در خدمت دولت ایران ندارد و کاغذ بیدار عیت عثمانی بگوید و بشرح انصاف  
 نام شیرازی دارد و گویند که عبدالعزیز در بخت کردن در فکر که از با بخت کردن میان  
 باره عرض می کنند و عیت شیراز و خلعت و انعام حرکت عثمانی و طبع که که بیا  
 ثبات لا پیش پادشاه و خلعت از پادشاه بیا بیا بیا و عرض می کنند که ما عیت  
 هستیم ایران باز در ما لا گرفته ضبط که است با بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 عوام هر چه لا حرکت شده ما را در نام و کشتن لا آه پیش عیت انصاف با بیا بیا  
 حرکت که پیش پادشاه و عیت این که بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 سر کار خداوند کا را مطلع و مستحق سازیم صاحب اختیار سر کار خداوند کا را بیا  
 حاشیه از قدر خود خان پیر می خان ایمنه از قدر که خدا بیا و رعایای که بیا  
 در متن عرض کرده اند همه صحیح است چنانچه خود سر کار خداوند کا را شریف است

که کشتن لا حرکت که پیش در عیت انصاف و عیت ارسله و اگر لا طبع می شود  
 در پیش پادشاه بعد از گفتن بسیار سر کار خداوند کا را در پیش پادشاه  
 غرض خود داد و ایراد است سر کار خداوند کا را در عیت لا پیش سر کار خداوند کا را  
 حق طلب که ترین نوکر حرکت و عیت است و عیت و عیت و عیت و عیت و عیت و عیت  
 سر کار خداوند کا را است و حال که سر کار خداوند کا را شریف دارند تحقیق بیا بیا بیا  
 دیناری از بابت ایات و آیات مطابقت عیت لا حرکت که عیت هر قدر لا بیا  
 این که این مضبوط بهر شیئی که از خدا و معارف و کشتن و ارسله و عیت  
 که در اینجا درین کیفیت حضور داشته اند هر شده است سر کار مضبوط است  
 سراسر تیغ منطور داعی حرام حرکت شریعت طاهره دارد هر چه شد  
 شورش در میان عیت دیدم که پیش در پیش پادشاه و عیت یک در یک  
 داعی شهادت خود که قاهر و قادر و قادر بر هر کاری و رعایای که بیا  
 آنها لا حرکت می کرد و همین صادق نام سخن و نور بیا سخن داعی که و گفتند قاهر



عبدالقادر فرستاد که رحمت بخیر حرکت کند که بیاید رحمت عثمانی  
 سلسله ضبط اب و قوت باینج منظور است که قبل ازین که عیال و رفیع عیال در شیب  
 باین صفت است که نیکو زبان که با خیر چهره است در پشت نوکر و رحمت دولت علیه السلام  
 سلسله اسال خدمت که عیال عیال مالا بعد بقیف و اجار را داشت که رفت و حال  
 طایران که کار همه کاره نوکر این معبر دولت علیه السلام و شریف آورده  
 است عدا و ایم غور رس فرستاده مانا که نوکر و رحمت قریب است مگر نیا شد چاره  
 با چنین ظریف و رحمت از عیال خود مانا که نوکر و رحمت برادر خود است  
 حاشیه این کترین که این یک است عیال و عیال که نیکو زبان است  
 هر قطره مامور که عیال عیال بر شیب است که قطره ضبط که در کترین گرفته و در  
 در آورده کاغذی نوشته که هر کس بهر ته نفر از معارف بود در شرف  
**بلوکات حقیقیه** جدارت از دولت غم قطره و خوراک و دیگر  
 و ابلق و مالک است که بهر تریب نیکو زبان را مال در شرف مقدم خود واقع شده

از طرف جنوب بازمی بود ایرانی و الباقی عثمانی از طرف شمال بوده مشهور است  
 کوچک و سر قدر و سس و از طرف مغرب برشته ببال بلندی که بعضی از شسته  
 قدید و بعضی از شش نهاد و شسته با غریبی رشته نمر بوده حد مابین در این اسلام  
 محدوده و مابین هر کوه غری بزرگ و کوچک که مقارن قدیم دولت ایران و عثمانی  
 منتهی می باشد بلوک قطره جاری است از دهه است که قریب است نه فرسخ طایر مغرب  
 فکاه رده خانه مشهور قطره که در شهر خوی و جوی که آن غالباً باره خانه نمر بوده است  
 آن دره بچرخه جاری و بعد از گذشتن از نازکان و ملامت و دیگر نصیب بلوک  
 چنانکه از لورم طبیعت اینمورد در طریقت چند خه نام دیگر عیال و آب را  
 متصد و شرف بین دره و آب آنها در آب این شیب که نام دیگر بلوک مشهور  
 بدنه قطره و یکی از شکلهای منظم و عمده شرف مابین دره و ملامت و ملامت  
 خور و شیب از طرف جنوب به نام خانیک و در یک ایران و الباقی عثمانی و در  
 شرق مابین دره و ملامت ایران و جوی که نمر خور و از طرف شمال بازمی بود همان است

و آخر ک نور در طرف مغرب اکثر از جنوب بقدر رشته جبال سقیه که ظاهر  
 رشته هراول حقیقا سلسله متصله قندیسند و سمرقند آن رشته  
 هراول عبارت از کوه قاشقک و کوه کمر و کوه نظار و کوه چهارطاق است  
 کوه کمر  
 کوه قاشقک عبارت از کوه ایست که در جنوب قصبه قطور واقع در رشته آن  
 تا کوه کمر و مغرب منته شده و یک شعبه دره طولا که از کوه کمر نوبه  
 قصبه مطوره منته گردیده و آن هم از طرف شمال کوه میر علی طرف شمال کوه  
 رویشرق جاریست پس از مجازات کوه نوبه در بطرف شمال پیچیده اند که  
 پائین تر آب رهاخانه چلیک و پائین تر کوه از طرف یزد در حد این رهاخانه  
 میشود قاتی شده بامیان دره نوبه تا قصبه قطور جاری و در جوار آن  
 رهاخانه دیگر که از سمت کوه کمر و نظار و کوه چهارطاق درین حوالی با مجاورت  
 قاتی میشود کوه کمر عبارت از کوه کمر است در مغرب جنوب قطور که در رشته  
 آن از سمت شمال شعبه شده با رشته آن رهاخانه طایس جبار

غریبه آن رهاخانه در خور و شمال جاریست و دره چهارطاق عبارت از  
 کوه کمر و مغرب شمال قطور که در سمت مغرب قصبه چهارطاق واقع و پائین  
 مشرق آن جاری و در خور رهاخانه نوبه شده و بعد با آب که از طرف شرق  
 با طرف جاریست قاتی گشته در پائین تر از قصبه دره خور با رهاخانه طایس  
 و سمت قصبه قطور جاریست که در جنوب قصبه آب دره قاشقک از طرف  
 پائین آن می شود سمرقند که درین دره نیز دره قطور واقع است بدین  
 قصبه قطور پائین تر از رادمان قاشقک پائین تر کوه چلیک علیا  
 ترس آب که کوارا ساطا سیر قاشقک پائین تر امان پورت شرق  
 سراسر عراب کورک جیح عید جیح سفی کات عید کات سفی حور  
 کورک املا مندان قید لوق قاشقک بلخ سیاه رانر کورک و در خور  
 کرجیک چارچهره امیر قصبه قطور قریب یک فرسخ پائین تر از مبداء دره  
 وسیع در سطح و چنبر کات قره طرف کوه قاشقک و آب دره طرف طایس



با هم قایم شوند و در دهنه پشته بلند واقع است و قلعه قریب تصور کردیم که بین الدولتین بود  
 مصالحه سلطان فراموش بایست خراب بماند و بالدر همین پشته بعد از آن  
 مگر قلع از آنجا از همان قصبه قطور شروع که در میان قره مذکوره واقع و نامش  
 فرخ قلعه خوی که قصبه قره مذکوره و دهنه مشرف بود که شهر خوی است مگر  
 جلایه شهر خوی در دهانه آن که مشهور بقصور است از همین دهنه که طرف آن  
 و در دهه سطح و در کنار است بسمت جولا که شهر خوی میگذرد حقیقتاً از قره قطور  
 از آنکه قلعه در میان آن بهیچ باشد خفته محکم عمده و مشرف باشد و مملکت  
 و همیشه در تصرف دولت ایران بهیچ است در معاهده سلطان فراموش که بعد از  
 آن شده است همین کیفیت خود دید و اوصی است بر اینکه در قره مذکوره و قلعه  
 متعلق بدولت ایران باشد چنانکه پیشتر شطر درین باب قلمش سلطان فراموش  
 بعد از آنکه بعد از آن غلبه کرده و زمان به تصرف که بنابر مصالحه  
 ضعیف ساختن دولت ایران و تمام کردن محکمیه صیدیه از دولت و دست مملکت

که قلعه

که قلعه صیدیه در ملک ایران بهیچ است و شرط که خراب شد فرجه قلعه قطور بود  
 رشته جبال صیدیه در میان پیچیده و محکم واقع شده خرابی از آن زمانه قلعه بود  
 بر دوسایر شرط و نه بالک که در دهنه قلعه صیدیه بهیچ است که لنگری ازین قلعه  
 متعلق ایما میباشند سلطان فراموش ظاهر و غالب و عین غلبه خرابی بهیچ است  
 از کشت تاجه رسد بایک خراب تمام آنجا که در معاهده در دولت که خراب  
 منفعت دائمی این بزرگی حضرت خلیفه ابدی را بعد از خود میدهد دارد علاوه بر آن  
 همین قلعه است قطع نظر از دوات کثیره تا بعد از آنکه غلبه بر ملک از نقطه مدتی  
 قلعه است بسمت اندرون مملکت ایران اتفاق افتاد و متعلق بدولت عثمانی و بعد از  
 عده منقعه بعد از معاهده سلطان فراموش در آنجا که از دولت ایران  
 کجا نامه که از آنجا صرف نظر کنند بعد از آن کثیره بعد از آنجا که نقل چشم  
 هرگز از آنجا ازین که نشسته بود طه قربان معلوم جهان و جهانی و ملک که لازم  
 قرار نامه خیره از زنده اقوم که مدت چهار پنج سال بعد از مدتی و حقوق و دین







بیش از آنکه ظاهر شود از زمانه است ثانیاً تمام باطن و بطرف راست  
 که از قعر و در حدیقه حال هر چه تصور از آنجا صادر شد و بعد از آنکه در هر چه از آنجا  
 بلند شود صاعقه غلام داد از بطرف و شبیه صغیر نظام بپوشش شد و در هر چه از آنجا  
 که با هر چه خلاف معاده و خلاف قرار در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 بپوشش شد و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 تحقیقات اندیشه نوشته بعد در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 قور و تصدیق نشان از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 قطره در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 بلوک از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 طرف جنوبی و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 مشرق بعضی از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا

من

مشرق به هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 پشت و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 بلوک از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 آن از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 آب و خاک و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 همه از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 کند از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 پر بر هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 کمال از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا  
 قیصران از هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا و در هر چه از آنجا



در خارج قاصد است و قاصد منور نشین سپاسی به نیت رحمت رده خانه عمده همین بلوک چهار  
 از رده خانه است که پنج آن طرف غربی که مخمور و از بهیوی قرینه همان درخت  
 جاریست و در اینها این بلوک بار رده خانه که از طرف آقا در کوه عا که این طرف  
 جاریست قاصد منور نشین قرینه همان بلوک در آن علف ندارد و کوه بزرگ است  
 که مسکنه است و صاف درون که بهیوی آن در قاصد منور نشین در و وضیعت منور نشین  
 مملو است و قاصد منور نشین در و شمس پادشاه و امیران عثمانی در آن مذهب قطره در آن  
 غضب و از طرف ایشان حرمت علیه این شرح نموده بلوک آقا در خارج  
 از بلوک سطح و بعضی دره و دشته است که در شمس و خوراک در بهر تیره رسته چای  
 که اتصال از طرف قاصد در اول این طرف حمله شده و در مایه بطرف منور نشین  
 واقع شده و شمس در آن و در آن علف و از طرف جنوب به بلوک  
 یعنی بلوک چای که در طرف مشرق رسته چای که از مسکنه منور نشین در آن  
 محبوب است و از اول آن در اینجا مشهور به بلوک کان در مانو و در قاصد و حمله

از آن

این بلوک از بلوک چای که کان و او آبی است و از طرف شمال به بلوک چای که  
 فاصله آن از این بلوک تیره رسته چای مانو و در حمله است و از طرف مغرب چای  
 که است و از اول آن در اینجا چای از حمله اتصال کوه دره کزین باین طرف چای که  
 پست و کوه مان پارس به عبارت چای که داغ و تنور در مشهور به بلوک است  
 و اینها این بلوک که یک از منابع آن طرف غربی کوه کان و بدین مناسبت  
 مشهور به رده خانه کان و در قاصد منور نشین برده قاصد است و منبع یک از شعب آن  
 که موسوم به رده خانه است و از طرف غربی همین رسته باین دره و کان مانو  
 و منابع یک از شعب آن که یک موسوم به دوق و دیگر به قاصد چای است چای  
 این بلوک است و در میان همین بلوک به قاصد و موسوم به آب کوه در رده خانه  
 در باروان جاریست و است و در قاصد منور نشین بلوک بدین تقصید است و در قاصد چای  
 کچان کان کوان منیا دره کزین سلاخانه تقاسم حاجور کوه کان  
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸

از این اوجین شطر عالی که چو قاصد منور نشین قاصد چای کان اقامه

مواقع بلاد قبیله پنجاب را خوش هوا و خنک با علف ملایم و پر قوت شیرین  
 خوراک و قریب به دشت خاکی و طایفه جلالی و میلان مالک که از شهر شادکوه  
 چو باغ فاره علی جان مالک است درین کوچه ها و مواقع بیدستی می نمایند و زمین ملک بوسطن  
 عسیرت حیدر اورد قوت آنها نامور و در در میان غنائیه مستطاف شده بعضی  
 مستطافه باشند بلوک او این عبارت از دوات و مزاج شکسته چیده و  
 مستطاف است که در طرف شرق مسله چاک که از رشته متصله قندریه و اهر اول  
 واقع شده در طرف جنوب به بلوک چالدران و بلوک آقا ابراهیم در طرف  
 شرق با بندر مملکت خرو و در طرف شمال بلوک کوه در طرف غرب به رشته  
 سرحدیه که از مسله متصله قندریه و اهر اول محسوب است از طرف آن از رشته  
 تنور و عبارت از کوه خرتیه و تپه پشت قلندر و طویله است مده به نام  
 خرتیه عبارت از کوه است که در غرب قاناک واقع شده و جلایه سید است  
 خور از بلوک آن یکدزد و تپه پشت قلندر تپه است که در رشته کوه در شرق

قلندر

قلندر واقع است و طویله عبارت از دزد است که طرف مشرق آن در رشته  
 علیار کوه و غرب آن از خرمایه است طایفه آیر ملک که رئیس آنها خلیفه قاناک  
 بوداق خان و سه حد در بلوکات او این و چالدران است با اقوام خود درین  
 توقف و به بر طایفه حسن و قنبر او مامورین عثمانیه ازین بلوک خبر غصب  
 نموده اند بلوک مالک عبارت از خبر دوات و مزاج است که بعضی بلوک  
 تپه کوه سرحد و بعضی در میان قوه با رشته از طرف شرق رشته جبال سرحد  
 و بعضی در میان قوه مسطح و وسیع که آب بازمیدار میان آن رو به شرق است  
 و از رس میره واقع شده و این قوه وسیع محارر و خانه بازمیدار است  
 فرسخ هم عرض دارد و فاصله رشته و تپه نار جبال سرحدیه از کوه خرتیه بنمفر  
 که در رشته متصله جبال سرحدیه در حوالی قاناک که بطرف اندر و مملکت عثمانیه  
 از جنوب از خرمایه و مغرب آنها اند رشته با رشته از منبع آب بازمیدار است که  
 از بزرگ اقصای یافته و بدین طریقه خط سرحد با این بلوکات است





و نیز دایره دایره که بر سر رود و در آن خطی آن می کشند و بر مقیاس و اسباب طکر در آن  
 بعد مایلان عثمانی را تا آنجا که ملازمند جارت از قفقاز و قفقاز را پس از آن  
 که خطی باین ترانجی است قریباً بزرگان و طرف اندر مملکت ایران و در آنه جوی  
 بحر کوچک واقع شده است و به سحره مناسبه لغاتین دارد و هر که در آنه جنوبی و جنوب  
 بحر کوچک تا کوه چهاره که زده است باین بحر کوچک بحر بزرگ موافق تصرف و طکر  
 متعلق بدولت ایران است و عثمانی را به سحره جبهه و آنجا نیست تا به بر سر  
 شدنی آن کی از دایره قریباً به آن بحر کوچک از آنکه در معاهده روستی است  
 ایران به دایره خط مرز در این ایران و روس بلکه در مرقع قفقاز حد است دولت ایران  
 و عثمانی در روس است طرف غربی بحر کوچک قرار داده و بر بایضی از نقطه شرق  
 که به طرف مشرق شمال آمده بکوه بحر کوچک رسانیده بعد بر هارس و خلیفه  
 بحر کوچک و دایره جنوبی و شدنی آن در تصرف عثمانی می باشد و بهایت  
 در آن معاهده و تشخیص خط حد از بحر کوچک تا دایره خطی که از بحر بزرگ است

فایده این دایره که در است روستی که کی از دایره است خطی بر سر است از قفقاز  
 به دایره که از بحر بزرگ و بحر کوچک در تصرف ایران است و بهین جهت مبدأ خط  
 از باین بحر کوچک و باز به شخص که به است با سحره لغاتین بای قفقاز مایلان  
 پیش از حرکت و قفقاز فردی که بعد از هر باب غصب قطره و توان و سایر چیزها  
 مایلان عثمانی شده و به فصل بحجاب مایلان و اسطه نوشته و جوابی از آنکه  
 شدن قطره شد است صریح است و مایلان خط مرز به استحقاق نظر آن  
 بحسب اقتضای سلسله و ضرورت در نهایت مرزهای مایلان نوشته فردی  
 بنجایان کلون و کیناف کلون و میس مایلان و این دایره روس  
 و اقلیس و سایر محبت چهارم شهر قفقاز و مایلان بهر یک یک خط حد است  
 در قریباً بزرگان مایلان و در حد خطی نوشته بعد مایلان نیز لا محاله  
 نام که نوشته اند در راه و است نه از غرضش بخوان جائزه از قبل است و عثمانی  
 باعث تأخیر کار و عدم پیش رفت و در راه قفقاز است از دایره اول و دوم و در باب خط





فصل بیست و نهم غایتی باشد البته بخاطر شریف دارند که جناب درویش پادشاه را  
 بعد از یک نفر دیگر که چهل و هجده گانه است و در تصرف ایران بهر است منع میکردند  
 رسائی نخواست بر تبه که باین نحو بهمان از رفعت با نظر عربستان مختلف کردند  
 در انصاف آنجا بکلی نماند که چهار سال پیش ازین در حضور مامورین بقطر و سایر  
 کوهن و در دروغ شریخی مناره ساختن و بر دروغ منصوب در آن حکم کوهن  
 حدود است علیه غایتی در ناحیه قطره تاریخ ۱۲۶۵ هجری که بنظر آنجا رسیده بودند  
 وقت در ده با قطره کار کوهن بنا و عمدت آن شدت و اتمام در پیش رو چشمه بار  
 قند در آنجا و بی جلی توپ سلام انداختن دروغ و در آنجا خوف بی آزار مامورین  
 که در آنجا به خاصه بار این فرج و راه که بعد از توپ بلند کردند ماکس و سایر کوهن  
 معاهده و مطلق و در فر و لید و بر مان در حضور مامورین در خط نصب میکنند و در آنجا  
 و جفا خان سرانیم و در کس باک و در آنجا داریم که این نحو خلاصه از کلیه و خطیر و با کس  
 محوره در در انصاف مقابل کنند از وقت تفاوت رفتار مامور و حقیقت رسیده

معلم

معلوم خواهد شد با بنایین خبر خواهر و خیال عدم خبر انجام این امر است و پس از آن  
 عقین اسلام از نامه اینها شد و هر که در خلاف جناب درویش پادشاه نظر  
 مروت نهجی بر دروغ و پس قدر و منبع آنها بر نهشت حال که با خبر شد رسیده ایم  
 با برام و مامور اما که کلام خدا را از آنجا بکلی توپ نماند که او را در آنجا رسیده که با کس  
 یک آن اقدام بجای است اولی راجع شد فراری و در آنجا رسیده و در آنجا رسیده  
 را کردند این فقره رسیده که در آنجا رسیده و پس از آن رسیده و در آنجا رسیده  
 معلق با تا خطی بزرگ هم در آنجا رسیده بلکه در آنجا رسیده که در آنجا رسیده  
 و بطین و در ده کشته بود و در آنجا رسیده و در آنجا رسیده که در آنجا رسیده  
 که پشت و مقدر و قدر تا رسیده و در آنجا رسیده و در آنجا رسیده که در آنجا رسیده  
 بین و آنجا رسیده که در آنجا رسیده و در آنجا رسیده و در آنجا رسیده که در آنجا رسیده  
 قرار تحدید و در آنجا رسیده و در آنجا رسیده که در آنجا رسیده و در آنجا رسیده  
 باعث افتخارشان تا در سر قدیم شده الان که بجای کوه آنجا رسیده و در آنجا رسیده



تتمیز بود بر فرستاده است حتی در صورت عدم خبر رسیدن از کتب ایران در صورت  
در خط سراسر متعلق است به این بیان لا ینفک الیه بر قدر این علی بن اسلم علی  
باز جنب در پیش پا که اگر لکن گشته ده با نفع فرخ ماندون مکتب ایران  
بهانه تحقیقات شغافش کشیده آن صفحات هر که تا رخا و شایسته گشته  
گذشت و نیز از در هر دستار ماند که درین چهار سال که فقه سواد اعمدا اتفاق  
که در این زمان با قاعده فقهی بر سر قد صلا شد محبت فرموده و در خط  
با نفع علم خزان جنب در پیش پا بر سر و در هر صریح درین باب  
قلم فرمایند و دیگر اینها در است علی بن ایران و در خط در این فقهیان در خط  
طهران را تا خبر طایفه که خبر فراموش و از زنده آورد صورت انجام یافت تا شدن  
سر حد و حد است در این که از شهر که در سبب ایران که لکن فقه فکین است با حیرت  
نیز به در هر سبب که با نفع جنب در پیش پا که کاغذ خوش به که بعد  
وقت کشید تا مقرر شد که است لهذا بر حسب ماموریت لکن بدینکه فقه

در ضمن این نوشته که از طرف لکن به آن چاره نفع با نفع جنب و در هر سبب که  
سواد فقهی نوشته جنبان با سواد لکن این متوسطین در خط نوشته فقه و در  
با در دست سبب فقهی عیسوی مطابق و شهر فقهی فقهی فقهی فقهی فقهی  
داشته اند و خط لکن در کان این آبرو لکن که رسیدن کاغذ نفع  
در در هر خط فقهی شده بود از لکن و بسیار لکن می بینند خط نفع  
که فقه فقه در کاغذ رسید که در هر شده بود و در این است که لکن  
نفع و خط لکن در کان گشته بلکه فقه فقه و منطوقه فقه فقه فقه فقه  
و در خط فقه فقه شده است یک فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه  
در خط فقه فقه و فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه  
اش را در فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه  
افکار و در خط فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه  
وضع که در خط فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه فقه

اطمینان دارند بر اینکه آنجناب باور خواهند کرد و قریب ایشان شامله طریقه جمع خواهند بود  
و اما در فرض ضعف غفلت نگه دارند پیش از افتراق و تفرک که هر چه استخوانها را از آن استخوان  
میرسانند که شهادت بپزند و شکسته بکنند بر یکدیگر آنجناب از هر طریقه نصیحت و قناعت  
قبول نموده از قلم سیدار گوش و دین خودست عظم آنها مطابق سیدیه رفتار کرد و اینها  
دارند و قریب که زحمات و خدمات آنها بیچهار دولت بهر طریقه خوشان عرض شد و شایسته  
قبول خواهد گشت و شکر گذارند که اینها استعدادهای گسترده که برای قدرت و قوت یافتن  
مراجع آنجناب که در نیت تمام سبب تصالوهم و اتحاد مختلف غیر قابل علاج و غیر قابل  
شدیده که بگوید به دعا و قلمی خوشان را عده نماید و آنرا و آنچه موافق تحقیق باشد  
در خصوص اینکات رصیده خوی قلمشند بمطابق تصرف طرفین و اصطلاحات و سبب  
نقد و ستم قرار نامیده است خطره در این علینین دست این لگوکات بعد از آنکه  
تفصیلات سند به هر دو سلسله بقیه گذارد تا قلم رسید و بطریق  
الترام قدس که همان کوه بدره نیز معروف که رسید و در این مملکت و حال ایشان

و بعد از آن قدم نهادن بسط بطرف شمال بحدید و نذرده نظار آوده و چهارطاق رسیده  
 مابین آن قطره اریانه و دلا خوشاب عثمانی شش و تمام در ذات قطره غصبر عثمانی را بحدید  
 ایران و اسکندریه و بعد از آن قدم نهادن بسط نذرده بیرون آوده بطرف مغرب افتادند  
 قطره توس و کوه آخته و کوه چاره و کوه پیرشید و کوه دره نرین که غیر بسط نذرده  
 قدید و تمام اول اکثر از دم مقصد است بزوجه حد مابین بلوک انور که ایران و کمال عثمانی  
 میثع و تمام در ذات انور که ایران و اسکندریه و بعد از بدست مشوره پست و کمال پارس  
 بجایه انور که داغ و تور که مشوره به ننگ که اکثر یک بسط و مقصد به مقصد رسیده  
 در نخل که در نخله قانی کل بسط مقصد مقصد از طرف قدید و تمام اول مقصد  
 مابین بلوک باقا ایران و شمس الدین و دغیره و بازید رسیده و بعد از آن قدم نهادن بسط  
 کبر در نخله و تمام پست قدید و دغیره و طویل رسیده حد مابین بلوک باجی ایران و کمال  
 بازید عثمانی میثع و بعد از آن مقصد نذرده که در نخله و کوه و کوه  
 مقصد است بطرف شمال میل که با تمام قد رسیده که در نخله و کوه و کوه بطرف شمال



بزرگوار و دودوده کوه در دسترس رسیده بود که پیش از آن زمان پشته میان دره و سیفیه را  
 رهاخانه بانیزید سرازیر کرده با آرم فرست بعضی چهار و چند در میان رهاخانه بود که  
 و نزدیک بهم واقع شده اند با مغرب ارضی قراغ کاشه و در بهمان پائین و در کوه  
 متعلقه با کوه و شتر قراغی قسمتین قدمگاه و جببیکند متعلقه بانیزید چهار رهاخانه  
 از همین پلایارگشته بزرده کوه چهار و متعلقه قدرت است ایران و عثمانی و در  
 رسیده حد فاصلا ارضی بلوک ماکور ایران از ارضی بانیزید عثمانی میشود و تاسمانی  
 که بعد از ماکور کوهی در حاکم عثمانیه پس از انقلاز فرانسه و همچنین در ایام غصب قطیف در  
 ماکور غصب که اند به دولت ایران و امکنه در معدن القبریه و عمار ماکور در حاکم عثمانی و  
 از نزد آرم و حرکت در و شش پامور در حاکم مشارالیه در ایلام کوه حسن و  
 استیلا و میشه که حاکم مشارالیه تاسمانی ماکور و باقی می ماند بعلاده ماکور و  
 و در قطور بخلاف نصف فاصله و بخلاف مفهوم معاهده سلطان نادر با  
 خود در پشته الحاقه و غیره تقریر این کتابچه موافق تحقیقات و استکشافات

۲۹۰

فردی که از در صدق حقیقت نظر شده و غرضی در تخریف قدرت خدایه و افول  
نظور نگریده است بطلیب فرشت و ملائکه شدن ابر سه قدسنا فی مصحح  
مفسر آثار اولیاء و اهل بیت علیه السلام حقیقت درین کتاب چو ثبوت و مندرج شده است  
لهذا استند عاز محرومان اسرار اهل دوزخ و نیکیان ملک و ملت گفته اند که تفسیر  
مبایده سجد و تفسیر انجیل خدایم که در حدیث و حدیث قدرت از کتابچه  
محرمانه منظور است از اهل بیت علی کانه و یکی غیر مطهرین مصون دارند و هرگز حق تعالی  
بغیر از خود و اوستیم در آفرینش و خلق صریح غیر از خود و معادیه و مستند دیگر را معبر نشاند  
و انما تمهید بنیز در تفسیر و تفسیر بر و مندرج و احکامات و اقبال نیز اهل عینیت  
آمرس مشایخ اسلام بنادر روح العالیین فرما که دین و اهل بنام نامریدون این شهر  
و از اهل اتر عظم و مهم مضاعفه حضرت و آید حضرت که در کار و فرات که حکم  
و خیر بسیار میکنند امید دارم که امر مهم از خود جدا و نیز که حقیقتا کالیست بزرگ و  
بجایک از سلاطین سلف انان که تعالی بر اینهم بخت کافی به انجام ابرام مبارک خدایم

چند نکته در بیان معاد و مصداقین مامل کادیر و غیره در حدیث آمده است  
عصر فرزند حضرت امام رضا علیه السلام که در آن زمان در حبس بود و خطاست  
جناب جلاله کتاب از طرف امیر حضرت صدارت بنابر ابقا آیه الله و الله  
و گفته اند که در حدیث که موافق مصلحت است و وقت فرزند حسن انجام دایه  
مؤید است جادیه جام آید و اگر تکرر رب العالمین آید و در آن وقت است

عنه بنیة محمد و آله الطاهرین بنما و طاهر و قهر و قهر

فر الدالیف فی ادایه ستمه تین و سبعین

بعدالاف و یابین فی الحیره و تم التوایله

فی شمسه ثلثه اکتبر ۱۲۷۲

بجانب فرزند جناب سبط جید المرم فخر عظم قوام الدوله العالیه و در این زمان  
امیر کبیر حیدر علی علیه السلام در آن وقت عثمانی بنده در کاه پله و انصره الزمان  
مستور است و فرزند جناب سبط جید المرم فخر عظم قوام الدوله العالیه و در این زمان  
قره المقدور فی جمعه غره ربیع الثانی هزار و سیصد و شصت  
هجری با برکت



مدیر موزه خرد و صنعت  
 در دارالخلافه طهران  
 ولقدیم بحضرت













## نیل اول

سینه و ده خطه و کله و سینه و کله است در لایم کردن صومعه هزاره  
 تصرفات مالکانه و حکمانه و ملت ایران و دین و دین و دین  
 و خطه در دروغست بعد از این را در لایم کردن صومعه هزاره  
 و بخصوصه چو در دروغست بعد از این را در لایم کردن صومعه هزاره  
 اتباع و در اب خودشان در لایم کردن صومعه هزاره  
 حرکت داشته و رفت کرده همه را در لایم کردن صومعه هزاره  
 اتباع و لایم کردن صومعه هزاره

و همچنین مراد ایران نیز تمام مرطوبت خود و لایم کردن صومعه هزاره  
 و مرید و لایم کردن صومعه هزاره و لایم کردن صومعه هزاره  
 باقی و لایم کردن صومعه هزاره

در صومعه

در صفات مطهره و پاکیزه و لایم کردن صومعه هزاره  
 همراه در لایم کردن صومعه هزاره

کشته حیدر خان و لایم کردن صومعه هزاره  
 از مرید و لایم کردن صومعه هزاره  
 حیدر خان و لایم کردن صومعه هزاره  
 و لایم کردن صومعه هزاره  
 و لایم کردن صومعه هزاره  
 و لایم کردن صومعه هزاره  
 و لایم کردن صومعه هزاره  
 و لایم کردن صومعه هزاره

## نیل دوم

مضبوطه این در لایم کردن صومعه هزاره  
 و لایم کردن صومعه هزاره



از کمالی و برائی و حال غمناکی و این تابع غمناکی و حال غمناکی  
 طالب رضا و روش پادشاه بوده که کماله بر وفق و مجاهد و کرامت در حق  
 ای که در ضعیفی و حیات نام خویش در حق صدد است و در این سیم  
 صفحه ۲۲ بیان نموده است حقیقه در مقام اوصاف را بر روی  
 غمناکی و ثبات حقوق با بره ملکیت در است در این در حق غمناکی  
 جعفر و خط در غمناکی و حق اقدم تصرف بود این بابا جعفر  
 در کمال مصلحت بهره جنیه از ضرر و کدورت و کدورت در کدورت  
 اقرین و بدین وجه همه جبهه کافر و غمناکی و حق جعفر و بدین سیم  
 عهدا ترجمه هر نوزده اینک عین در این موقع نقد نمود  
 (مردم بک مصلحت بکند خطبه با ترجمه)  
 بره نام ملک صدد بر مرده ملک جاب نقر غمناکی سنده و آه غمناکی

دفعه

دفعه معروف اولدن ط خدن مکن کنجی چه چایک باشند  
 نطق غنق یزدون قر تو دین مکن مخط نام مکه طرف مین برده  
 و طرف در این تابع فی غنق رینکد دینه بره جاب نقر سنده  
 واقع در وادایک معروف اولدن ط خدن جعفر مکرده مخط نام  
 کنجی نام چه چایک ایله برش نام و در مکه معروف اولدن چایک خدن  
 قر تو دین مکن مخط نام مکه و اینک ای طرف مکن فی غنق رینکد ایله  
 مخط نام مکن ای طرف چایک ای طرف و جعفر مکرده بر تا بعد و مخط نام  
 قر ایله چایک لره لنده واقع از ضرر و غمناکی بدین الطمان  
 و فی غنق بدین مخط و جعفر و مخط نام طایفه لری کن اولدن ایله  
 طایفه لری رقیه لری رز غمناکی میر به عاید اولدن حسی او داده  
 س که طایفه شخیر قریب امیر لری و بدین طایفه لری شخیر مکن او را و





مربوطه در زمین که بهی بر روی آن است، هم در دو نقطه هر طرف رود و بر زمین  
 مستقیم بر قیاس است در نقطه پائین هر طرف رود (که می بینیم)  
 تابع باد را است در هر طرف و آهسته پس از این رود تا نقطه که در  
 زمین طایفه ایست که در این طرف و در این طرف طایفه ایست در جنوب و در  
 شمال و در هر طرف هر طرف در این طرف و در این طرف در این طرف  
 در این طرف هر طرف را در هر طرف است در این طرف و در این طرف  
 را که می بینیم است در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف  
 این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف  
 در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف

در این طرف

در این طرف است در این طرف و در این طرف و در این طرف و در این طرف  
 چنانکه بهی بر روی آن است، هم در دو نقطه هر طرف رود و بر زمین  
 مستقیم بر قیاس است در نقطه پائین هر طرف رود (که می بینیم)  
 تابع باد را است در هر طرف و آهسته پس از این رود تا نقطه که در  
 زمین طایفه ایست که در این طرف و در این طرف طایفه ایست در جنوب و در  
 شمال و در هر طرف هر طرف در این طرف و در این طرف در این طرف  
 در این طرف هر طرف را در هر طرف است در این طرف و در این طرف  
 را که می بینیم است در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف  
 این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف  
 در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف

در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف  
 در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف در این طرف و در این طرف

تحریر ضبط مبرزه بچگونه ادعای دقت و تصریح در انما برشته و در کتب  
ادعای سکه در بعضی این چنین است که در طرف ششامه در حق انما با سیم  
سید حج یا غیره از انرا شده احاطه به در آخر مزاره و حذف است و دو  
زیرا چنانکه در ضمن نقطه در زیر فوق این شد مبرزه و غلط و در آخر  
ب رود که در است و طوطا به تعداد رود که در نقطه عمد و عرض  
در نقطه تا می در و تا حد غیر از غیر ضبط است و ضبط مبرزه تصریح  
دارد از مبرزه رود که در انرا می که به هر دو می آید و مبرزه نموده  
رود که در متن غرض رقیع تصریح است و است ایران است و بچگونه  
و تصریح در حق انما به ندرت و ششامه است و در انما است  
ثانی ضبط مبرزه است مگر در در آخر و مزارع ضبط مبرزه است و در انما  
زیرا ضبط مبرزه مبرزه محو انچه چنانچه در انرا پس به انان تا نقطه ضبط  
نفس

نفس ضبط است و در حق مبرزه مبرزه در انرا پس به انان تا نقطه ضبط  
و رود که در است و طوطا به تعداد رود که در نقطه عمد و عرض  
در نقطه تا می در و تا حد غیر از غیر ضبط است و ضبط مبرزه تصریح  
دارد از مبرزه رود که در انرا می که به هر دو می آید و مبرزه نموده  
رود که در متن غرض رقیع تصریح است و است ایران است و بچگونه  
و تصریح در حق انما به ندرت و ششامه است و در انما است  
ثانی ضبط مبرزه است مگر در در آخر و مزارع ضبط مبرزه است و در انما  
زیرا ضبط مبرزه مبرزه محو انچه چنانچه در انرا پس به انان تا نقطه ضبط  
نفس



رابطه مضبوطه منوره با ثبات مرکز در نقطه پایش عمودی  
 ده قبه جبر شمس است و قوه منجبه بحر انجمنی هم است و این در  
 برابر تقاضای خوشی از منافع در نقطه پایش هر طرف رود و منوره  
 مستقیماً در پایه عمود افکوده است

زیرا خوشی در مضبوطه ابتدا تصریح کند که در دور واد نامنظم  
 طرف رها و مستقیم می رقیق است و پس غیر قسطنطنیه  
 ثابت مرکز در نقطه پایش هم تا حدی از بحر انجمنی هم منوره  
 رود که در نقطه غیرت فی الزلزله منجمنی هم منجبه با در  
 کرده خط است و قوه منجبه منوره باشد

بنابراین در ثانی ادواتی این در پایه و در نقطه پایش هر طرف  
 انجمنی هم مستقیماً در پایه است با طبع خدیف و منحل منوره در

و بر سر

و بر سر تعلق منوره ثبات منوره است و قوه منجبه بحر انجمنی هم  
 از نقطه پایش در منوره جبر شمس است و قوه منجبه بحر انجمنی هم  
 رود که در نقطه غیرت فی الزلزله منجمنی هم منجبه با در  
 حاف مضبوطه منوره است و منوره در پایه و در منوره ثبات منوره  
 تپ و تقریباً در منوره منوره است و منوره در پایه و تقریباً منوره  
 منوره تا منوره و بقول مضبوطه رود و چون منوره منوره منوره منوره  
 منوره منوره و الله اعلم حق در پایه منوره جبر شمس منوره  
 و جبر شمس منوره منوره منوره منوره منوره منوره منوره منوره

زیرا تصریح کرده است از منوره ادوات منوره منوره منوره منوره منوره  
 تا رود منوره منوره و تقریباً منوره منوره منوره منوره منوره منوره  
 ادوات منوره منوره منوره منوره منوره منوره منوره منوره منوره











مصطفی خدیجه است و در این باب ما در غایت درستی خود  
پس از ضبط مصطفی از مصطفی مزبور با خود را بر این خود در  
حق خود و این نیز خط است که در ضمن (۱۳) درج کرده است و  
بعد از این در دفتر خود

(بر این غیر تدن آن ضبط کند و در جبهه)

بر که بر این تدن بر روی دولت علم ایران و اینست در جبهه  
خود را در این تدن بعد از این تدن بر روی علم این تدن  
چنانچه ادولوب و چنانچه تدن در تدن در تدن در تدن  
ملک است و این تدن در تدن در تدن در تدن  
تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
طرفی در تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین

در

در تدین در تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
و در تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
مصدق تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
چنانچه تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
ایک نقطه بر تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
و تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
آدم تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
و تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین  
تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین تدین

شده رقیق فانی و معصوم اندر اما در باطنه قریبه واقع گنجی است  
 که در هر بنده کاش از خرمین به تصرف فرود آورده رقیق کاش  
 در خود از ریشی مرقم حشر فانی و فانی نکرده او را در اولین  
 طایفه ازین اولیاد برایش پاره بر آینه می آید و  
 (درجه فانی مضبوطه مظهره فوق بنده)

در پیش بر بنده استیم از خود صحیح ما بین ریش ایران و شانه خردار  
 نیستیم نه عینه مرادیم در زمان قیام قال صدقه فانی  
 در بنده رود و رج است از یک یکین رودخانه ازین که  
 پرور می آید تا یک دریا بین هر دو بهشتین و قایم حوزه فرود  
 گرفته می شود طرف بین رود و رج دریا به هم تعلقی می آید و در  
 ب در رود که در رج به رج است از یک رود و رود و رج

درین

ازین که پرور می آید تا یک دریا بین هر دو بهشتین و قایم حوزه فرود  
 در هر بنده کاش از خرمین به تصرف فرود آورده رقیق کاش  
 در خود از ریشی مرقم حشر فانی و فانی نکرده او را در اولین  
 طایفه ازین اولیاد برایش پاره بر آینه می آید و  
 (درجه فانی مضبوطه مظهره فوق بنده)

درین





و نیز این سینه بی کم در میان همه چیزه متحرک است و شش و شش  
اینکه در دفع شرح حال نبرد نوشته است زیرم، ل برین دنیا را خیمه  
مردم این نقره چون حکایت حال حسرت از دفعه مطابق  
واقع هم جود با بر ارتباط است و بعضی خطاست و تو قوی تر  
نویس با بعضی خطاست و تو قوی تر حالت ایام مقدم همه چیزه ایام  
گوش و گذر در دل در همه در هر حد معتبر است نه که ایات خیمه  
نچین است حکم و حکایت خیمه در ایام حکمت خیمه  
خبر از آن و داده اند (مشترک نوشته نه قمر از آن خیمه  
خفیه در تصرف بود و در فتنه با فتنه منس و غیر منس که گفته  
و حال آنکه در عهد خیمه و قمر از آن نیز در عید و در کوهان نه در کار  
در تصرف از آن بوده



این است که اندک از موز و صدق مضبوطه ابرو را به غایت  
صحت خط آن توفیق است و کبر مال موز به همان نقطه زیر ذوق

فکر شده است

در این جهت که قصه می باشد خیره نیز توفیق است مال موز به  
مردان است ایران که غیر می بیند و حال آنکه این مال باشد  
در تصرف ایران بوده در غیرش می گویند دروغ است و شک  
در این که به غیر از آنست که در واقع موز به غایت در این جهت  
در غیر و مال بوده تصرف می شود ایران در این جهت می گویند  
در تصرف می گویند در این جهت است و غیر می گویند هر چه در این جهت  
است غیر از ایران است و نه از هیچ جهت و مال ایران مال موز  
فوق بود و در این جهت و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت

بفاد

چنانکه در عهد نبوت قیقه مغفرت میسر از این مال گذشت است  
یعنی نه از گذشت باشد هر چه به عهد نه مغفرت است مگر در این  
نقطه و کمال آن در حق صد و در جهت قصه و در این جهت  
کلیه فقر و مغفرت است و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت  
در سید جلی است و آن میگوید و این جهت در حق پاره نموان بود  
از گذشت و این مال چنانچه می دانند نیست و نه از جهت و نه از جهت  
موز به غایت از جهت و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت  
شاید در این جهت و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت  
در هر جهت که بود از جهت و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت  
چنانکه در حق است و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت  
مقر و مغفرت و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت و نه از جهت











بسم

در قطعه شکسته واقع شدن قطعه چگونگی در دسترس جبر حرم درین  
 نکته واقع شده است در تقی مسیح جبر نور باری و نواقی است  
 فوق بهر تفریق عینه خورشید پش و در پش پش و غیرت پش  
 باطنیه و البتزام دیر و کتیه و غیرت پش در کلام کدش صوفیه  
 از آن بهر تقی شکسته بهر دست از آن در هر چگونگی چنانچه شود  
 نیز چون است منحصر پش و در نواحی آن است در قطعه شکسته  
 اینکه آنکه پش و در تبعه ایران لم یزنی هر دست به بعضی در و اقبال  
 خودش که نور به هم خافند عراب بهر خودش که نور به هم خافند  
 به القدم در پش جبر حرم درین میان نکته در لب چگونگی در رشته  
 جبر حرم به بعضی پش و در پش و در رشته شده است و هم نه آنکه پش

در کلام

در کلام بوده است در ظرف حکمتی در درج صوفیه و نواقی  
 پش و در نواحی و در تقی عراب بهر حرم است و در  
 بهر پش و در پش و در تقی عراب بهر حرم است و در  
 آن در ظرف پش بهر پش و در پش و در تقی عراب بهر حرم است و در  
 آنکه آن که حواله شد و در در هر شکسته بوده باشد تا شود  
 از مجموع خافند شکسته پش و در پش و در تقی عراب بهر حرم است و در  
 بهر حرم و در پش و در تقی عراب بهر حرم است و در

دلیل پنجم

مستحق و طمعه مضبوطه پش و در تقی عراب بهر حرم است و در  
 مستحق نور پش و در تقی عراب بهر حرم است و در  
 و آنکه آنکه حواله شد و در در هر شکسته بوده باشد تا شود  
 از مجموع خافند شکسته پش و در پش و در تقی عراب بهر حرم است و در

در برقی هفت بنی هم میخیزد و غرض آن بود که ایشان را بر سر  
 در صحنه مذکور که از پرده درخت است علی ایوان عظمی که بر رواق  
 از نوادان در مذکور غنی و رفیع است نیز از طبع همین درخت

کتابخانه شخصی حضرت میرزا قاسم خان  
در تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۶  
بکتابخانه آستان قدس  
تقدیم شد

[illegible]

دیر بهر فرقه بوره ده بون جناس فانه ابراهیم ایچون فیکه  
 مقدر بون تبه کند حیوانه تر نخوره به المرق صحنه درود رفته  
 جافه ایچکه دودون تبه بوره دواقر متعانه سکه دیر کوره دونه  
 قیرینه ابرایکله خصم نرینه قایم مقام قمر میند مجننه  
 اوش دیر بهر حقیقت بون بیکتو عکرا اید من ایچون سکر  
 عکله کلب قاتر درج ایلایه قریه بورت ایچون قریه ایل  
 دوت بهر اراینه مینده دکار ایل وآن بان ترانه دقار ایل  
 سادات صحبه بهر بون کوش دخی سر لیک بود بهر دایه اول  
 حرکاته جناب والددر دقر ضر اوله حیدر بهر نوش اوله غنچه  
 مقدر بون عسکر وایه قلوب مرگه دیر ایلدن بیکله رک  
 دوقور دین خرا ایلنه نه غروب نیک ایلدن ایلک کفیکه لوفه



مزه بای و در بار مخصوصه شمس مور علمس لمانه فرد

رقم مکتب فوج = ۵۷۲۷۵۵  
کتاب در ذریعہ اول نمبر ۱۵۴  
خبر ۱۲۲۷  
۱۲۲۷

[illegible]

در بعضی جهات رود و اعمده دارد آنکه اهل حق می بیند که با کمال  
و جلال و شرف که بین اوست و بیاد است و با رجحان امانه و افضال  
اطلاعت حقیقه با این آیه که آن آیه می بیند در این  
استقامت همیشه در این است و در این است و در این است  
حق می بیند و در این است و در این است و در این است  
در این است و در این است و در این است و در این است  
و آنکه مندرج شد گفت و اطراف فضا که در این است

تعداد کتب در هر طرف از هر طرفی پانزده هزار و هشتاد و یک  
تعداد کتب در هر طرف از هر طرفی پانزده هزار و هشتاد و یک

برایم تمام نعمت فرستاده که آن زرد با چشمی که منتهی افروخ است من فرستاده  
اولی که این علی ایوان در است بهم فرستاده شکر او را و خداوند فرستاده

[illegible]





صفت و بدیهه متعلق ایرای است و ادعای بنده و شفا و نفع و نصف و غیره  
و اطلاق اسم صفت و نفع در بار غیر معلوم و مزبور و غیره و غیره و غیره  
باین اسم و معروف بهر جهت و اطلاق اسم در غیر حدیث یا با کمال  
یا نصف و غیره و غیره و در بار این حقوق ایرای است که با این اسم  
ایرانی غیر صفت و نفع در بار غیر مزبور و اطلاق نشود و با این اسم غیر قابل  
در حدیث ایرای شود و تفسیر اسم داده در حدیث و تفسیر بنده  
تا چون در صفت این افادات با وجود عطف و این که گفته در نفع  
نفع در این حدیث و حال که در حدیث و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و حدیث و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره

و کلام و ادعای بنده و شفا و نفع و نصف و غیره  
در حدیث و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و این که نصف و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره





بلکه در قوله شایسته اند و این را هم بدان علف چنانچه محکم و کوی می کنند  
 و چون در یکی از کتب که می شناسد در ضمن در غایت و قدر هم و شایسته بر پایه  
 در حق در حق صغیر است و کمتر در حق را بر پایه با بر صدق و تحقیق هم باشد  
 زیرا اگر کمترین را بر پایه در غایت خود می شناسد چنانکه خواننده با طواعت  
 قرینه نشین بر اندام را در حق صغیر است تا در مزرعه صفحه (۲۱) بشماره خانه  
 و آب می ترسد و طواعت آنها را بر مگر نشین هر یک تقصیر داده است و نشین  
 طواعت مزرعه اند و در آن ضمن می شود

و این پنجین است حالتی احوال و تعلق غایت را بر احوال و غایت  
 یا غایت به آنها و در مگر نشین نفس و احوال و غایت به پا زدن اگر در  
 در طواعت احوال به غایت به در آن است و در غایت است و غایت  
 هر یک را غایت به آن به طواعت و طواعت و طواعت و طواعت و طواعت

قرینه

(خواننده با شایسته اند و این را هم بدان علف چنانچه محکم و کوی می کنند  
 خود در صفحه (۹) و (۱۰) تقصیر داده است) در نظر خواننده با شایسته  
 اهمیت می توانست بود و این مگر را غایت در آن و در آن و در آن و در آن  
 نیز تقصیر می کند و تقصیر داده است و در غایت و در غایت و در غایت  
 نه نه است و این را تقصیر می کند خود و در غایت و در غایت و در غایت  
 نموده است تقصیر می کند را شایسته بر پایه در غایت به شایسته به شایسته در رسم  
 و شایسته در غایت به شایسته به شایسته به شایسته به شایسته به شایسته

### وسیل تقم

قد و لصدیق و قار و رت و در آن است و در آن و در آن و در آن و در آن  
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 مستعد می شود و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن















کا خدایت و دلایر خدایت اگر چه دلایر یزد و دلم را بر شایسته این  
 مرام دلایم و دلایر بهین مرام در دوزخ و برضعت کاف مرام خود  
 غره جبر ۳۰۲۰





۲۸۹

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

الحمد لله الذي جعل  
العلم نوراً والدين  
هدى والعبادة  
سجدة

حق





عینه و درین مرتبه حرب معایر بره تر حرب انصاف نیز قضا خط می  
 چنین جارت از سبب انحراف است البتة که فایزین نه و جزو نه تارک است  
 شرط هر شش است و کذا که جزو نه است آیه که می شود که ادعا باشد  
 شایسته در خصوص کت که در اول آن (بقیة ان) که جزو جزیره انحصار نیست و در نتیجه  
 یکلیت بقیه را که در شریک است به هر است و قیاس آنجا بقیه حرب معایر هر چه بود  
 جارت در نتیجه سرانجام جزو حاکم که در کت که در اول آن درین ادعا و عین مان  
 یک قطعه جزیره انحصار در کت است و در خصوص جزیره انحصار باران است  
 صحت است

چنانچه که در خطها بر سبب تر است و نه نه در مورد شرط برام که در خط  
 از بر این جزیره انحصار است درین دهنه غربی آن که در خط شرط هر یک  
 بعضی قاطع از سبب شش و دیگر است بلکه نه در جزیره انحصار نه با سبب و آیه  
 در جزیره انحصار جزو نه است و در بر این فایزین که سبب با برین شش و آیه  
 که در کت که در اول آن در خط شرط جزیره انحصار یک قطعه که در جزیره انحصار جزو  
 در خط شرط است

چنانچه که در خطها بر سبب تر است و نه نه در مورد شرط برام که در خط  
 از بر این جزیره انحصار است درین دهنه غربی آن که در خط شرط هر یک  
 بعضی قاطع از سبب شش و دیگر است بلکه نه در جزیره انحصار نه با سبب و آیه  
 در جزیره انحصار جزو نه است و در بر این فایزین که سبب با برین شش و آیه  
 که در کت که در اول آن در خط شرط جزیره انحصار یک قطعه که در جزیره انحصار جزو  
 در خط شرط است

تصرف فیما بین و ت عینه بقیه یکلیت بقیه انحصار و غیره خارج از جزیره است

را باقی چنانکه در قضیه سیم قضایا بر سبب سبب مذکور در مقدمه سیم که در خط شرط  
 که در حرب معایر موضع اتحاد در حد و طرفین کت می شود که در خط شرط العرب  
 در جانب شمال غربی همزه است و در حد و طرفین شش می شود که در خط شرط العرب  
 که در خط شرط طرفین سبب در جزیره نه نه در مورد شرط برام که در خط شرط العرب  
 بعد از سبب در جانب جنوب شرقی همزه است و در حد و طرفین شش می شود که در خط شرط العرب  
 سبب مذکور است عینه قاطع از سبب در جزیره نه نه در مورد شرط برام که در خط شرط العرب  
 قاطع از حد و طرفین سبب در خط شرط در حد و طرفین شش می شود که در خط شرط العرب  
 تا که در آن همزه و باطل در خط شرط العرب سبب مذکور باقی در خط شرط العرب  
 مخصوص در آن که در خط شرط العرب سبب مذکور باقی در خط شرط العرب  
 خط العرب تصرف فیما بین و ت عینه بقیه یکلیت بقیه انحصار و غیره خارج از جزیره است  
 حد و طرفین در خط شرط العرب سبب مذکور باقی در خط شرط العرب

یعنی بی حسنه و فقه  
 آن تصرف فیما بین و ت عینه بقیه یکلیت بقیه انحصار و غیره خارج از جزیره است  
 درین سبب معایر هر چه است و درین سبب معایر هر چه است و درین سبب معایر هر چه است  
 درین سبب معایر هر چه است و درین سبب معایر هر چه است و درین سبب معایر هر چه است







اولد معلوم نمودیم سیرت که موافق خبر فدا تواریخ زمان گذشته بصفت و قهر در جنگ  
 میر شط العرب تا رسیدن بحد و بعد از ایالت بصره کشفه می شود چنانکه بصفت  
 یب شط العرب نیز تا رسیدن به حد و استان بطن و بعد از شانه ملک  
 خوزستان بطن میگوید و ملک خوزستان از جا که شروع و منقطع است بطن  
 بصره که بر سر حکومت آن کار میوزد که هر جزیره با جا که بر سر است و از باز  
 دارا و حرکت اداره شروع بطن بصره است و علاوه بر آن از تواریخ هر چه در دست  
 طرفین خبر از اوراق می که بعنوان ملاحظه است قریه معلوم اکال و انکس ابراز شود  
 چنین مستطاب که در این ملک تا زمان اتمام معاهده اخیر هیچ وجه موجب می شود  
 بردت شمانه و لکن در گذشته است و در میان این ایالت غیر از شط العرب  
 هیچ چیز در پیش نمی آید که از آنرا استفاده است

بنابر این در خصوص تصرفات و ملکات قریه که از طرف ملک علیه شمانه بعضی  
 استنادات ادعا می شود بطن و صورت ثبوت هم هر محلی که در آنجا ملکات  
 مشرقت تصرف شمانه در حق آنها موجب یک سنده شروع هر چه را بر سر است  
 بشود بردت علیه شمانه و لکن در این خصوص مدعی این است که در صحن حقیقت معارضه  
 اخیر در تصرف شمانه بصره بطن معارضه هر دو با مقتضای آن در تصرف  
 شمانه است و قریه این معنی و بطن در غیر ملک بصره دولت علیه اطمینان  
 حسن روابط و هر دو بطن شمانه در از آن معارضه اخیر از ملک شروع مقتضی خود

مورد

بردت شمانه بطن و لکن از آنرا استفاده است و بطن بصره بطن می شود که در صحن حقیقت  
 و محالی که در صحن حقیقت معارضه در تصرف دولت علیه شمانه بصره است و لکن علیه شمانه  
 بهیچ وجه صحیح است ادعا و بطن بصره است

بنابر این بطن که از خبر بصره سیرت تا رسیدن بحد و استان بطن و بعد از شانه ملک  
 جزیره و شط العرب از آنجا که ملک البصره (که توصیف آن در جزیره ذکر شده است)  
 تا بطن بصره بطن بصره (که در نقطه صعب رسد که شط العرب در حق و بطن بصره  
 قریه لاریه است) یعنی ملکات که بطن العرب مشرقی شود تقریباً از آنجا که مشرق  
 عرضاً و در آنجا که ملک بصره تا ملک بصره تقریباً هر چه را در آنجا که ملک بصره  
 در دست است که بطن بصره بصره شط العرب مشرقی شود و بعضی قسم از آن

حالیه و بایره است

و قطعه حایم از بصره بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره  
 در حواله ای که از بصره بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره  
 تا آنکه در حواله بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره  
 و لکن علیه بطن بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره  
 که در حواله بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره  
 و در بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره  
 مشرق بصره بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره بطن بصره















در تصرف خود نشود و اگر آن وجه و عده بر آن جریب متعلق باشد متعلق آنها  
باین ملک شود و هر چه در این ملک است و در آن ملک متعلق باشد متعلق این  
وجه است و این ملک که در شتر جبریه که در ملک و در جریب متعلق باشد  
در این تصرف قرار می‌گیرد

بنابرین خط است و قوی که بقضا نصیر است مع بره خیره خط حد و جریب  
بعد از آنکه از طرف جنوبه برود و در جریب شتر واقع گردید و نقطه که محراب سوره بود  
بر طرفان و غیره که در برود و در جریب متعلق شود و با جریب آن طرفان برین جریب  
و در جریب که در شتر باشد و در جریب که در شتر باشد و در جریب که در شتر باشد  
رشته جبریه که در آن تاج روضه خانه تکیه و شتر شتر روضه خانه در آن  
نقطه از این زمین که در شتر باشد و نقطه (یعنی به تکیه) مرسومه به قرائت و اگر  
آمر یا بیست متر باشد چنانچه شتر شتر آن نقطه معینه محراب سوره باشد که  
آن تا باغی نه میر است محدثه و بعد از آن نقطه لطیف خط قوی  
دارد که چنانچه مرکز آن باشد که علی که در اتصال تکیه چنانی واقع است بعد  
نه مبر نقطه از جنوب چنانی که در شتر باشد از جنوب تکیه چنانی که در شتر باشد  
خانه چگونگی را با تقاطع از این زمین جریب متعلق باشد و در شتر شتر خط متعلق  
معینه مبرور که علی که در شتر باشد به محدثه که در بعد از این است که  
در واقع چنانی و این راه معوض عبور و مرور فائده و زود از چنانی

بنظر

نصیر و خط وی و در آن ملک که در نقطه محاذات مبرور و باله تقاطع باشد  
اصلی مرسومه تقاطع و این که در شتر جبریه خانه و قوی است و با مصله و شتر  
به در جریب شتر مبرور که در روضه خانه چنانی پس میرسد و بعد با جریب روضه خانه چنانی  
سیر بالا می‌رود و در آن ملک که در شتر چنانی هم در روضه خانه چنانی چنانی که آب زالی  
باب از طرف چنانی نصیر روضه خانه چنانی چنانی شود و برین روضه خانه چنانی چنانی که در شتر  
با مصله و شتر شتر مبرور که در روضه خانه مرسومه به بند کولیک نزدیک و از آنجا به مصله شتر  
بهر مبرور و در آن ملک که در شتر راقطع تکیه بعد از آنکه در ملک که در شتر شتر  
آن در شتر در مرسومه به بار کیتا روضه خانه تر ساقی در شتر و با جریب روضه خانه  
مبرور حرکت و در جریب سیر در شتر مرسومه روضه خانه مبرور و این که در شتر به مصله شتر  
که نقطه مبرور و در ملک که در شتر چیل ملک و با مصله و شتر آن در شتر ملک  
که در ملک که در شتر شتر سیر و در مبرور در شتر راقطع تکیه شتر راقطع  
برین که در شتر متوجه است متعلق جریب چنانی که در جریب شتر به طرف محدثه است  
از جنوب تکیه چنانی و در آن ملک که در شتر راقطع تکیه مبرور و شتر شتر  
جریب مبرور و از آنجا به مصله جریب مبرور در شتر و در جریب که در شتر که در شتر  
باقاطع شتر و راقطع در شتر که در شتر و در شتر نام ملک (یعنی چنانی ملک)  
روضه خانه که در ملک که در چنانی جریب متعلق در جریب شتر که در شتر و در شتر که در شتر  
که در شتر شتر چنانی جریب مبرور که در شتر که در شتر که در شتر که در شتر

در تصرف خود نشود و اگر آن وجه و عده بر آن جریب متعلق باشد متعلق آنها  
باین ملک شود و هر چه در این ملک است و در آن ملک متعلق باشد متعلق این  
وجه است و این ملک که در شتر جبریه که در ملک و در جریب متعلق باشد  
در این تصرف قرار می‌گیرد





معلوم هر طرف است که در این مقصود مندرج در جنوب جبر عرض و تصرف در شایسته  
 و قریه صور و در خارج دیگر مثال جبر عرض و تصرف ایران است یعنی باید گفت  
 که جبر عرض در هر فاصه از جبر عرض است  
 اگر چه غیر از اینها را بگویم و در هر صورت در هر کجا که باشد جبر عرض  
 در هر فاصه است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 که در هر فاصه است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 موافق و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 شایسته و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 با یکدیگر و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 بعین انفس و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 حتی اتصال و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 کردیم است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 خیر و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 با یکدیگر و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 چون جبال و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 بدون شبهه و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض

و

با بر مقرر تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 بعد از آنکه در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 به گونه است که جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 احضار جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 از این پس که جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 (که در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 از هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 شایسته و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 که بعد از آنکه در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 به این خط و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 تا جملات و تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض  
 طبیبه از تصرفات و غیره و در هر کجا که باشد جبر عرض است و در هر کجا که باشد جبر عرض











[illegible]

لیکن در بعضی نحو بر طرف خانه که بود رود می شده با محراب از طرف خانه فرزند و بر پان  
 رفته خط حدود آن در پان که بعد از این ذکر خواهد شد متعین شد  
 این خط حدود که در هر جهت مطابق بر طول و عرض باشد و با غیره چند نقطه تا ما که بود  
 متعین شد پس که چهار وجه در وسط خانه متعین شد و متعین است اگر در وسط خانه متعین شد  
 و متعین از محل رابع معا هر چه باشد با آن است بی آنکه چون خط در وسط مطابق بین خط حدود  
 حدود بر وجه که ذکر کردیم و اگر رابع معا هر چه باشد با آن است چنانکه ما قایل است که  
 بعد عین این قریب است که بین پان یک کفایت باشد  
 و حال آنکه اگر معاهدات عقیده معرک را بر او صورت اوراد که بعد از معاهدات  
 عقیده اوراد می شود متعین شد و آنست که در پان از هر دو محل که موجب بین  
 خط حدود هر یک که با یک شایسته باشد و آنست که در پان از هر دو محل که موجب بین  
 بر پان عین این خواهد شد  
 معنای آنکه اگر در طرف قوسین در وسط نقاط میان بعضی است که در پان  
 معا هر چه باشد با آنست که بعد از این ذکر خواهد شد  
 با این کفایت خط است و توفیق که یک کفایت معا هر چه باشد و آنست که در پان  
 خط حدود میان خواهد شد  
 چون در این طرف خط حدود که یک کفایت معا هر چه باشد و آنست که در پان  
 و حال که در پان عین است که بعد از این ذکر خواهد شد







و چون هر طبعی غیر از در جبارت از جلال تصدیق است و بیان شیاطین  
بکمند سید بر دور است و در بعضی غم غلغلته آنها را بیکدیگر مانع است از اقبال  
۱۵۱ طرفین را طعن و طعن نمود

عده بران قبول صورت ستم قطع حد خود که از طرف دولت علیه خانه قرب  
و مال قبول از انقاد عهد نامه خیره و در خصوص ره ترک بعضی از امور و احوال که بر وفق  
عهد نامه قدیمه سلطان را باید از طرفین بیکدیگر روشو با دولت عثمانیه و و تحریکات  
قمر رضا و با دولت آن بدلت علیه بفرموده تحریکات برسمه تحلیف است چنین  
معلوم می شود که موافق بین خط حد خود که ما بن خط ام شیخ را با از خط حد خود  
و در دو سند برادر از هر طرف علیه بدلت علیه خانه ترک شد است زیرا جبر  
سند برادر و قمر و در باره کماله در ضمنی و در است برادر بر سابق و اقامه یک  
رهو خانه اباقی بجانب ایران خط شد و با بود جبر خط حد خود که ما بن خط ام  
از شما خبری هر یک از شما برادر برادر دولت میر علی بسیر بیکدیگر از خارج منطقه خط  
رسمیه بعد از اینها بعضی از خبر و اقامه در در منطقه که در مغرب خط نکرد تا نزد  
فاصله بدلت علیه خانه ترک می شود

چون اکثر نقاط حد خود که از حق بدلت علیه سر داشت و پیش ذکر کرده ام که بطبعیه  
از پیش رهو خانه بیکوه رهو در دو دکل و در ذات و در لادن و قبا بیکوه در و بیان  
و تفتیه بنا خیر و ما بین و سر فرقه و بیکوه نه بختی است و در سمت غربی قریه

در لادن

از تصرفات عثمانیه بود که غیر از پشت در پشت که آنهم در خارج منطقه خرابی می باشد  
و عده بر آن دشمن تر کرات ما در عثمانی در جبر از سر دم صرح است  
که از اینها که در تصرف بفرموده است سر داشت و پیشوای عدل بیکوه بدلت علیه  
و حال که خط حد خود که ما بن خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام

که آیت حاجی باقیه در لادن خط خود که ما بن خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام  
مع ما فیة بیکوه اقامت بیکوه دولت علیه بفرموده است برادر و احوال که بر وفق  
حد خود قریه بیکوه من لادن است و در خط خود که ما بن خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام

بخشیر است بذات آیت را عده و حال که خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام  
سلطان غری افند که در زمان سلطان محمود و اول جنت مکان و قیام نویسر  
مختصر ایشان بجه و در خط خود که ما بن خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام  
پست و در ایام محاربه بنا داشت جنت که احوال بیکوه در برادر و قیام نویسر  
حد و در خط خود که ما بن خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام  
ما بر جبر است بفرموده است بیکوه خط خود که ما بن خط ام ح و در برادر است نمی باشد و حال که خط ام

جبر عادت است (یعنی یا جلال است) بنویس

۱) حسب الاموریه با جی که منصرفه که بعینت از در وقت شمس از منصرف حرکت  
۲) و بیکوه ارایانه و دخول و بهر طرف آغاز ترک و تا در وقت قمره بیکوه  
۳) ابرار کرده با بیکوه منصرف بهر سمت که در حواله و جلاله واقع است اصل جبر



تخریب احوال منته در وقت و تاراج اموال را عجب خبیث انجام  
 دید طول در جلد و است افکار و بهر کسر از رخصه بر کار و در چارتنه سال بهر طرف  
 و در جلد خنایم بی شمار کردند و عده بر آن همه قیامت کور را پیش رفت  
 و کوچ بنده به بیخ کوی ساینده و بعد بهر جهت بخوابه حواله کرد و گشت  
 عرض را خیار منصف است

و باز در تاریخ منبر در وقت است و چاه و شربت چاهک بعد از مصالحه  
 نادر شاه بنفرد تقریبات سال بعد از وفات پاشا بنفرد در ضمن ذایع سنه  
 یک هزار صد و شصت و چهار هجری در خبر و صلحه تحریرات داده در میان پاشا  
 و الی بعد و شربت و با بسین است که قلعه در پیر در سرحدات منصفه و خانی  
 و ملحق بنفرد بنفرد بوده و برای منع زدن پاشا را به زجر کات حکم کرده و  
 صده ابرایه و منع علیه حکم کرده از شهر امانه ابرایه امر پاشا ن سلطان  
 خانی شرف صدر یافته است

چنین در تاریخ خانی منصفه می شود که صورت صده و سنه قدیمه است که پاشا  
 در سنه چهار و شصت از طرف سلطان محمد باقر شاه وقت پادشاه است یعنی پادشاه  
 از دوازده ساله ساخته صده و سنه در میان شهریار حمید در مرقوم خاصه  
 بواسطه سروران نکرده و صلا امتداد یافته است است بعد از آنکه  
 عراضی که مشر عبد له پاشا و سلطان پاشا مرقومان در زیر مقبره ها که شرف

سال یک در وقت جنگ و دیگر در اینک صلیح بدولت فرستاده و ادوا منصفه  
 و است علیه خانی که حواله صادر شد است از طرف خانی منصفه بحال بصیرت  
 و یعنی خراج از خیز افکار و صلحه و عده بر آن منصفه همه تحریرات منبره  
 مطابق و منبر یک یک می باشد

علیه اعلام و تحقیق می شود که که در پیر در صده قدیمه بنفرد در خبر و صلحه است و  
 واقع در صده و منبره تا سر دشت که از رغبت و حسن و محبت و محال منبره و  
 منصفه به تخت و تار آنها دست از منصفه شد عبد له پاشا و منبره  
 بجه است) بر حسب سعادت قدیمه مکر شریح است علیه بنفرد است  
 حصر بعد از آنکه و تار منبره تا بر حجت کردن عبد له پاشا نیز منبره ملک بنفرد  
 چون آن است

بنا بر این باب و تحقیق می شود که اگر بنفرد منصفه سنه قدیمه و بنفرد و  
 چنان بجه است خط صده قدیمه اگر در منصفه بجه در پیر گذشته و بعد از  
 وان میرفته است علیه بنفرد منصفه منصفه در یکد سوخت خط استا تو تو که با بنفرد  
 معاهده بنفرد بنفرد خط صده و جانب سر دشت پان منصفه الیم نوهر و صلحه است  
 مسطور در وصف واقع فیما بین خط منبره و که در پیر کافه مرقوم معاهدات قدیمه  
 مکر شریح است علیه بنفرد منصفه و در حسب حکم صده و معاهده بنفرد و بعد از آنکه  
 چون از آن منبر منبره و تحقیق می شود خط استا تو تو که با بنفرد منصفه الیم منصفه الیم

و ملحد است را بر دلت عید شایسته و انوار کینه عید مسموم شود که حق و باطل در یک  
 خاصه و مطابق واقع چون خط منور است حاجت نامه پیر و کبریا حق می شود  
 موافق آن از طرف عالم را با شایسته علم  
 اما دلدیر مطابق است تا تو چون خط که از ذرات مروری که کینه که سبب  
 که قندیر دست سرت همیشه یعنی از است در بزرگ لیجان تا آخر صحت  
 نصیحت  
 اول چون معلوم است که سبب تصدیه که قندیر از ذره مروری تا در هر  
 سبب که در جانب ماست که شرف نقطه بغیر از جانب غربی دره باشد که در  
 قنور در سبب با غیر منقطع می باشد  
 عینا از دلدیر مطابق است تا تو چون خط که از ذره که کینه تا ذرات غیر  
 و قرصها که در جانب جنوب غربی دره قنور است پان شرف است  
 یا تحولات کینه ما در این زمین مختلین و اصله است که متغی با مر شایسته  
 نه شده اند شعریه شایسته را در این که بدین اجازت ما در ایران از ذره  
 که شین بر خطه یعنی که در تحولات منوره ثابت می کند که سبب منوره به شکم  
 است تا تو در صورت لیجان و شایسته است  
 هم صورت یک قطعه منقطع می شود است که تقریبا در سبب منوره در است  
 چاه تا چاه داشت و لام اتصال مجسم از منور غیر از زمان دیگر غائب  
 پان

پاشی هر دم در منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 از طرف بیای تا در منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 چون منوره و حقوق یعنی منجه از طرف یعنی منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 سبب است محال که در منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 و در سبب شایسته و در این سبب و شایسته ان و غیره که در جانب غربی منوره  
 واقع شده و در تصرف یعنی منجه اند برای اینکه در جانب غربی منوره اند  
 محال که در دست باشد که و شایسته و در این سبب و سایر در منورم محال که در منورم  
 صدی و چهرتی مطابق که در بزرگ قنور و چهرتی و شایسته که در منورم محال که در جانب  
 شرق منوره که در منورم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 در دست باشد که و چهرتی منوره که شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته شایسته  
 قندیر یعنی منجه است  
 سیم حرات نامر شایسته است در مجسم از منورم که صریح می است بلکه در منورم  
 در منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 چهارم تصدیق یعنی منورم معروف شایسته است که در منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 شخص و نه از منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 در تصرف ما منورم یعنی منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در  
 که در منورم به غلب شایسته شایسته او اسد شایسته و عید شایسته که در





خبره و تصرف است عینه انفع بوده و بعد از معاینه از طرف مامدان سرحدیه  
دولت عینه مشاهده و سایر آنرا مختصر محرو و غصب کرده اند و همچنین در خصوص استرداد  
عدم انفعله در امور که بعد از معاینه خبر غصب شده اند در ارجاع آنها بجا است و آنکه  
از طرف دست فحشین و مدعیان زمینات قدیم بدولت علایران داده شده است  
عینه انفع هم باقی ماندن است و در قومه مطهر وقت انعقاد محاسن حاصل سرحدیه  
بجهه دولتی حقوق اریانه را در حق از سر برآورده گفته اند که جبهه قسم باینده کرده است  
و در نظر است عینه مشاهده هم آنرا که در بعضی زمینات زبده غیره که در  
علینه انفع که بعد از آنرا بطور سرور داشت آن صفات در زمین بود و همه اجتماع زمین  
مختصا محمد محرو و محرو است سرحدیه میان آن زمینا کرات گذشته آن است و در  
شماره است زبده انظار درین مقام که زمان رد آن طود از سر بدولت عینه انفع و انفعه محرو  
داشتن باینست و در قومه ریه به است خصوص باب ده مورد که یک قطعه  
اصلا اطریت و دور تا شرات آن و حق انفع و سایر غیره قبایل خاص است  
و علاوه بر آن تقریباتا در فرج غیر شهر خود محمد شده و قاهر و محمد است از شری  
سرحدیه که بر قمر و غارت و سرقت و شرارت عادت کرده اند جهات سرحدیه  
و از شر در یک شب و دفعه پاد و خیال سرقت یا غارت از زبده زبده و شهر  
خوار شده معاوضت باینه و کمال آنکه از زبده زبده بشهر تبریز که مرکز حکومت  
آنرا بجا می است آنجا سرورده و قوه اند و در کشت رفته و در جهات کشته













۳۱  
هوا آید به موجب نیاز که مدار اسبابم آید در این احوال انصاف نمودن که در حق  
معینه و در تبار و رتبه و امانه و حق عین بماند چنان که در این میان انصاف بهتر و معینه  
معینه و حق باشد از این و از آن و محفوظ باشد

و غیره حمید را و پس که در این جنس شایع فیما بین و میزند و از آن  
 عثمانی که چنانچه ملائکه دیمت آنهاست اگر در حد محاکم ایران کار کرده  
 خاست بزنند سرحد دارای در سنج و در قیاس این وقت نیز اگر زن و درخت  
 دست بر زار از جانب موی در سلمات سنج این شود و از آنجا که  
 علیه عثمانی کف بد نیز و اگر این رضا و غیرت خود باین ایران کار کرده  
 عثمانی این را منع و تعجب کنند و بعد از آنکه بطرف دولت بپایان  
 بخاک عثمانی بیاورد قطع تعجب و قبول این شود در صورتی که این طرف  
 انوقت از حد خود دولت عثمانی تجاوز کرده خاست بزنند سرحد فیما بین

ایران در منع و تحذیر از این وقت نه

ایلی در معرکه و در ایلی دست نه  
 نام چهارم بحسب شرط قریب فلان در پیش آفتاب نود و یک  
 غیر و ایدت هرگز که بدین معرکه در حیات عثمانی بدست ایلی و در  
 فحیه ایلی بدست علی عثمانی میزد و هر سال که عثمانی آفتاب نود

نام پنجم آنچه در دار السلطنه و سایر مملکت حاکم عثمانی احوال تجارت ایران نوشته  
 و در محفوظ نگه داشته است از تاریخ این مملکت بدست یافت و در هر حال که باشد  
 معروف و نامشروع و معروف شرح و مسموع حاکم علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام  
 محفوظ آنچه که در این تاریخ عداوت از حجاج و دیگر روزگار و سایر احوال که در  
 از جانب بعضی از وزیران خطای جبراً و قهر گرفته باشند بعد از افاده و افکار  
 بیه عثمانی و فی بعضی آن بهیسه و دیگر آنها در عصر بعد از اثبات شعر گفته تسبیح  
 نام ششم در مملکت حاکم عثمانی از احوال مملکت طبرستان که در وقت خود کار  
 و در شعر نوشته باشند یا در این مملکت که در آن خود را معروف شرح و در  
 بیست و چهار شعر در این مملکت از این بهیسه و در هر حال که باشد  
 شعر در آن بهیسه و در هر حال که باشد و در هر حال که باشد و در هر حال که باشد  
 گفته باشند و آن را که در دست مذکور حقیق و مفید و آن را که در دست  
 مرزبان داشت و در هر حال که باشد محفوظ یا در این مملکت که در  
 شرح آن محفوظ باشد

فرمان از محفوظ بنده  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 بوجوب شرط بالله بکبریا و عز و جلال و در سوره که یک نفر در





۲۵/۱۰/۱۳۰۲